دانا چو طبلهٔ عطار است خاموش وهنر نمای
نادان چو طبل غازی بلند آواز ومیان تهی
سعدی

سرنوشت اسفناک زبان فارسی

انتقادی

بر

فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی

تألیف

آقای سید صادق گوهرین

نوشتهٔ

م. هنریار

اسفند ۱۳۳۸

چاپ محمدعلی علمی

کافر و مؤمن خدا گوید و لیک
در میان هر دو فرقی هست نیک
آنگدا گوید خدا از بهر نان
متقی گوید خدا از عین جان
سالها گوید خدا آن نانخواه
همچوخر مصحف کشد از بهر کاه

مولوی

سرنوشت اسفناک زبان فارسی

انتقادی

بر

فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی

تألیف

آقای سید صادق گوهرین

این رساله بشیفتگان و خدمتگزاران حقیقی زبان

و ادبیات فارسی تقدیم میشود

خواننده عزیز و گرامی

تصور نکنید انگیزه هایی از قبیل: کسب شهرت ـ جاه طلبی ـ فضلفروشی یا بدست آوردن نفع مادی یا انتقامجویی و کینه توزی و دیگر اغراض شخصی مرا بنگارش این رساله برانگیخته است .

زیرا نگارنده مسیر خدمتش بجز وزارت فرهنگ و محیط دانشگاه است و در حال حاضر در جایی انجام وظیفه میکند که بهیچوجه باامور فرهنگی ومنافعی که ممکنست از اینراه عاید اشخاص بشود از قبیل حق تألیف و یا تصحیح کتب وغیره سروکار ندارد . بلکه محرك من بسی ارجمندتر و بالاتر از اینگونه مقاصد مادیست آنچه مرا بفراهم آوردن این مختصر واداشته علاقه ایست که درهنگام تحصیل در دانشسرایعالی بزبان شیرین پارسی که مهمترین رکن ملیت ما بشمار میرود درمن رسوخ کرده است .

آری زبانی که «**بلعمی ها**» و «**بیهقی ها**» بدان نثر نوشته و «**فردوسی ها**» و «**مولوی ها**» و «**سعدی ها**» و «**حافظها**» شاهکارهای جاویدان خودرا بدان سروده اند ، درعصرما رو بانحطاط عجیبی میرود و درسراشیب سقوط وزوال سیرمیکند .

ازاینرو وظیفه هرفردمیهن پرستی است که تاحد توانایی علل انحطاط ومنشاء سیرقهقرایی آنرا بجوید و بهمه گوشزد کند تامگر راهی برای جلوگیری ازین خطر احتمالی بدست آید. دریناواخر که آثارمعاصران را میخواندم کتاب «**فرهنگ لغات وتعبیرات مثنوی**» تألیف آقای صادق گوهرین که بقول خودش با « **بضاعت مزجات** » آنرا فراهم آورده بدستم رسید پس ازمطالعه آن برمن ثابت شد که این کتاب نمونۀ بارزی از انحطاط زبان پارسی بشمار میرود وجای تاسف است که مؤلف آن با این پایه معلومات گروه گروه جوانان کشور را که امید آتیه مملکت هستند بطرف گمراهی سوق میدهد .



محرك حقیقی من برداشتن ماسك ازچهره اینگونه استادان و نشاندادن قیافه حقیقی آنانست و بس .

یقین دارم خوانندگانیکه زحمت خواندن این رساله را برخود هموار کنند درخواهند یافت که بااینگونه تألیفات زبان شیرین ما بپرتگاه انحطاط نزدیك میشود وتصدیق خواهند کرد که فقط این انگیزه مقدس مرا باین خدمت ملی واداشته است. تاخواننده عزیز چگونه قضاوت کند .

بسمه تعالی

مقدمه

خدمت بکشور وظیفه هر فردیست که ازمزایای مادی و معنوی میهن مقدس بهرهمند میشود . بعقیده اکثرعلمای اجتماع انسان درهرلباس وهر سمت ومقام که باشد وقتیکه توانست بطرزشایسته ازعهده مسئولیتی که باو واگذار شده برآید از همانراه بوطن عزیزخود خدمت کرده است بنابراین میهن‌دوستی وخدمت بکشورمخصوص دسته وطبقه معینی نیست . البته باید اذعان کرد که افراد از راه‌خدمت سربازی وفرهنگ بهترمیتوانند دین‌خود را بزادگاه عزیز ومیهن عالیقدر اداکنند . درهرصورت هنگامیکه دراثر جدیت‌و یا تصادف شخص سمتی‌را احراز کرد باید باوجدانی بیداروودرونی بی‌آلایش درنهایت دلسوزی ازعهده انجام دادن آن برآید ودرتمام‌مراحل خدای بزرگ وتوانا را حاضر وناظر اعمال خود بدانند .

اینجانب‌درسال ۱۳۱۲ باآقای گـوهرین مؤلف محترم «فرهنگ لغات وتعبیرات مثنوی» دردانشسرایعالی آشنا شدم وپس‌از بپایان‌رسانیدن دوره‌تحصیلی دریکزمان خدمت‌سربازی را باایشان باتمام‌رسانیدم .

پیش‌آمد جنگ دوم جهانی مسیر خدمت مرا ازوزارت‌فرهنگ‌تغییر داد لیکن آقای صادق گوهرین رشته تدریس راانتخاب کردند .

درسال۱۳۳۱ هنگامیکه‌جهانیان میخواستند یادبود **هزاره ابن‌سینا فیلسوف عالیقدر ایرانی** را جشن بگیرند. آقای گوهرین کتاب«**حجة الحق ابوعلی‌سینا**» را منتشر کرد. کتاب موصوف در ٤٥٠ صفحه بوسیله کتابفروشی ایران که درحال حاضر وجود خارجی ندارد چاپ شد و بقیمت یکصدریال دردسترس خوانندگان قرار گرفت .

بدیهی است که‌من‌وسایر آشنایان مؤلف‌ازانتشار «حجة‌الحق» خوشوقت شدیم‌واین‌سرور ووجدوقتی بنهایت رسید که شنیدم‌آقای گوهرین درادبیات فارسی دکترشده‌است ودرنظر دارد پایان‌نامه دکتری خودرا«تفسیرلغات وتعبیرات مثنوی» مولانا جلال‌الدین محمدبلخی شاعر وعارف معروف‌قرن هفتم هجری انتخاب کند .

نا گفته نماند که درخلال اینمدت جسته و گریخته ازاین و آن می‌شنیدم که مطالب کتاب حجة‌الحق بوسیله دیگران تهیه شده است . گرچه بجز فصل پنجم یعنی مجموعاً ۶۲ صفحهٔ آن که راجع بابوعلی سینااست وبقیه صفحات کتاب حشو وزوائد میباشد معذلك تصور نمیکردم که دیگری در تهیهٔ مطالب بمؤلف کمك کرده باشد ·

واما فرهنگ «**لغات و تعبیرات مثنوی**» مولانا که بقول خود مؤلف نتیجهٔ زحمات دوازده ساله اوست درنوع خود بسیار مهم وبدیع است واز طرفی چون دانشگاه تهران دست بچاپ آن زده دروهله اول این توهم پیش میآید که مؤلف آن کاری نو وادیبانه عرضه کرده است .

آقای گوهرین برشیوه ادبا و نویسندگان مغرب زمین که در بارهٔ کتابهای علمی و ادبی رساله‌های تتبعی تهیه و منتشر میکنند مبادرت بجمع آوری لغات مثنوی نموده است .

باوجودیکه مؤلف در صفحه چهار سطر ۱۹ مقدمه کتاب ادعا کرده است «لغات مشکل که عدم توجه بآنها معانی اشعار را مبهم ونامفهوم میکند» · جمع آوری کرده است مانند فرهنگ نویسان بطور اعم کلیه لغات عادی و پیش پاافتاده مثنوی را تهیه کرده و بچاپ رسانیده است و بطوریکه درمحل خود یادآوری خواهد شد ، کتاب پراز اشتباه وآکنده از غلطهای دستوری و لغزشهای عربی وفقهی وغیره میباشد . بسیار حیرت کردم که چرا مؤلف بچنین کار خطیری دست زده است و هرچه بیشتر کتاب را مطالعه کردم بعلت غایی چاپ این فرهنگ مغلوط وپراز اشتباه کمتر پی بردم .

بدیهی است بادرج لغات عادی وخارج ازمقصود «بطوریکه بعداً اشاره خواهدشد» وپی نبردن باشتباهات ولغزشهای فارسی وعربی بسهولت میتوان کتابهای «ضخم!» (۱) تهیه وتدوین نمود .

مؤلف اگر درست بزبانهای خارجی آشنایی میداشت بامراجعه کردن بفرهنگهای خارجی و دایرة‌المعارفهای زبانهای فرانسه و انگلیسی مانند

---

(۱) مولف درچند جای مقدمه بجای کتاب قطور وحجیم کلمه «ضخم» را بکار برده وبخیال خود ذهن خوانندگان را بعظمت تالیف متوجه ساخته است.

«لاروس قرن بیستم» و همچنین کتاب «انسیکلوپدیااف بریتانیکا.» و یا کتابهای دیگر ازاین نوع درمییافت که تهیه فرهنگ یکزبان باجمع آوری لغات و اصطلاحات یك علم بخصوص که « لکسیولوژی » خوانده میشود تفاوت بسیار دارد .

فرهنگ زبان باید شامل کلیه لغات مخصوص همان زبان باشد ، مانند: «برهان قاطع» و «لغت نامه دهخدا» و «فرهنگ نفیسی» و «انندراج» ... در زبان فارسی وفرهنگ لاروس ... در زبان فرانسوی والمنجد در زبان عربی و...درصورتیکه سبك نگارش مثلا لغات واصطلاحات «شیمی ویافیزیك» ویا یك کتاب بخصوص باروش تألیف فرهنگ یکزبان بکلی تفاوت دارد و باید این فرهنگ اختصاصی ازسلسله لغات واصطلاحات همان رشته تجاوز نکند ولغات مختلف رشته‌های دیگر داخل آن نشود .

مثلا : برای تهیه «لغات وتعبیرات مثنوی» نباید ازعناصر تشکیل دهنده آب که عبارتست ازاکسیژن و هیدرژن صحبت بمیان آید و یا اصطلاحات نظامی وریاضی را درضمن تهیه لغات مثنوی بی آنکه بموضوع مربوط باشد نقل کرد ویااینکه عبارات و لغات مخصوص رشته پزشکی را درآن افزود ویا اینکه منازل قمر ویا بخش‌های فلکی را **که درزمرهٔ لغات نجومی محسوب میشوند درکتاب لغات مثنوی آورد** بی آنکه هیچیك ازمعانی مزبور باشعر مورداستناد مطابقت کند . و بهمین جهت مؤلف درچند جای مقدمه بجای کتاب قطور وحجیم کلمه « ضخم! » را بکار برده وبخیال خود ذهن خوانندگان راباهمیت تألیف متوجه ساخته است .

این روزها که خوشبختانه وزارت فرهنگ دراجرای **منویات شاهنشاه** فرهنگ دوست وهنرپرور آموزش وپرورش را درکلیه نقاط کشور بسط داده‌است ودرنظر است که مدارس حرفه‌ای درمراکز شهرستانها واستانها افتتاح شود دریغم آمد که چنین کتابی بی انتقاد بماند . مخصوصاً هنگامیکه ملاحظه شد مؤلف در مقدمه کتاب خود را دست پرورده اساتید و دانشمندان عالیقدرایران مانند **مرحوم علی اکبر دهخدا** ـ حضرت استادی **بدیع الزمان فروزانفر** ـ سیاستمدار و دانشمند محترم جناب آقای **علی اصغر حکمت** قلمدادوچنین وانمود کرده است که این استادان گرانمایه

راهنمای او در تهیهٔ کتاب حاضر بوده‌اند . از طرفی چون خود نیز مدتی افتخار شاگردی این استادان عالیقدر را داشتم و بدرایت وفهم آنان کماهوحقه واقفم دور از جوانمردی دیدم که خوانندگان کتاب تصور کنند این اشتباهات واغلاط بااجازه قبلی این بزرگواران تدوین شده‌است .

شاید عده‌ای بگویند که این کار در صلاحیت شخصی چون نگارنده که هیچ ادعایی ندارد نیست البته خود بدین نکته اذعان دارم که دست یازیدن بچنین کاری خطیر درخور استادان ادبست. لیکن از این نکته نیز غافل نیستم که اکثر استادان دانشگاه و نقادان ادب یا از روی اغماض و یا از بیم رنجیدن اشخاص و یا از کثرت گرفتاری کمتر اوقات گرانبهای خود را مصروف این قبیل کارها میکنند بنابراین آنقدر که در توانایی خود سراغ داشتم بدینکار همت گماشتم اما کتاب بقدری بی‌اعتبار و پر از اشتباه است که ندانستم ازمقدمه ویااز متن شروع کنم .

دراین اثناء شایع شد کـه مؤلف بنابرتصمیم دانشگاه برای تدریس ادبیات عرفانی دردانشگاه لندن در نظر گرفته شده‌است . برگذشته پرافتخار ایران افسوس خورده باخود گفتم بیگانگانیکه ایرانرا وارث گنجینه ادبیات ویادگار فردوسی وسعدی ومولانا وصدها شاعر خلاق‌معانی دیگر میدانند بامشاهده شخصی که سند بیسوادی وعدم‌مطالعه خودرادر آثار گذشتگان ازراه انتشار چنین کتاب بی‌ارزشی امضا کرده است چه‌خواهند گفت . آیا سزاوار است باداشتن ادبای کم‌نظیری عالما عامدا بادست‌خود برسوایی کشور کمك کنیم. چاره‌رامنحصر دراین دیدم که نامه‌ای بجناب آقای دکتر علی‌اکبر سیاسی استاد ورئیس‌محترم دانشکده ادبیات تقدیم و آقای گوهرین را آنچنانکه هست بدون‌ماسك معرفی کنم‌ورونوشت‌نامه را برای اساتیدیکه مؤلف‌لاف همکاری وبرابری باآنان میزنند بفرستم. بدون تردید چون جریان‌امر با آبروی کشور سروکارداشت نامه‌موردتوجه واقع شد واعزام ایشان‌بمطالعه بیشتری موکول گردید.

برای‌اینکه خوانندگان‌این «وجیزه!»(۱)ازمضمون نامه مورد بحث

---

(۱) وجیزه ازجمله لغاتی است که مؤلف آنرا برای تألیف‌دوجلدی که جلد اول آن درحدود ۴۰۰ صفحه است بکاربرده‌است .

بی اطلاع نمانند متن آن درزیر درج میشود :

جناب آقای دکتر علی اکبر سیاسی رئیس محترم دانشکده ادبیات

چون بنده درسالهای ۱۳۱۴-۱۳۱۵ دردانشسرایعالی افتخار شاگردی آن سرور بزرگوار را داشتم بخود اجازه میدهم که چند دقیقه وقت گرانبهای آن استاد گرامی را تلف نمایم .

ازبدو تأسیس دانشگاه تاکنون بحمدالله اوضاع سیاسی کشور وورود متفقین نتوانست خللی درارکان دانشگاه مخصوصاً دانشکده ادبیات وارد نماید

اصولا یکی ازافتخارات هر ایرانی دارا بودن گنجینه ادبیات ازهزاران سال قبل میباشد وزبان فارسی ما بقدری شیرین وجالب است که حملات خانمان برانداز بیگانگان درقرون ماضی نتوانست کوچکترین لطمهٔ بدان برساند

هنگامیکه درایران امثال فردوسی وعنصری وفرخی باگفتن اشعار وقصاید غرا وغزلهای دلنشین افتخاری برافتخارات ایران اضافه میکردند وروح تازه درقالب ادبیات ایران میدمیدند کشورهای مترقی امروز دنیا دوره بربریت را طی میکردند زمانیکه در قرون ۷و۸ هجری مولانا جلال الدین رومی وسعدی شیرین سخن وخواجه حافظ وعراقی که امروز از مفاخر ادب دنیا میباشند هنرنمایی میکردند اروپا درآتش بیداد جنگهای صدساله میسوخت

آیا سزاوار است که این حسن شهرت وافتخار ملی باندك عدم توجه از بین برود .

بنده تصور میکردم با بودن جنابعالی درراس دانشکده ادبیات ایران کوچکترین لطمه ای بحیثیت ادب ایران وارد نخواهد شد ولی افسوس که شنیده میشود آقای سید صادق گرهرین قرار است بعنوان تدریس ادبیات ایران بانگلستان اعزام شود .

آقای گوهرین دردانشسرایعالی حتی قادر بنوشتن يك انشاء ساده نبود زیرا کوچکترین اطلاعی ازدستور زبان فارسی وصرف ونحو نداشت . نامبرده با جمع کردن چند جلد کتاب وعاریت دادن باین وآن خودرا در زمره اد با و دوستداران کتاب جا میزد . روزی دریکی از نامه هایش کلمه «معظم له» را «معزم له» نوشته بودوقتی باو ایراد شد اینموضوع را حمل برفراموشی واز دست دادن حافظه نمود . درصورتیکه هرطفل مکتبی میداند این کلمه

ارتباط بامعلومات دارد نه باحافظه . حال بنده نمیخواهم بگویم چه کسی کتاب حجة الحق را نوشت زیرا نویسنده هنوز در قید حیاتست و راضی نیست نامی ازاو درمیان بیاید .

جناب آقای دکتر اگر بیم آن نبود که وقت گرانبهای جنابعالی بیش ازاین تلف شود ناگفتنهایی را بیان میکردم که باعث حیرت هرخواننده میگردید . آیا رسواییهای داخلی برای ما کافی نیست ؟ حتی بیگانگانهم باید بدانند که افتخارات باستانی ایران روبزوالست .

البته درصورتیکه دانشگاه تهران پابند بحفظ آبروی خود وکشور نباشد بهترین انتخاب رانموده است .

موضوع دیگری که ذکرآن بیجا نمیباشد عدم احاطه آقای گوهرین بزبان انگلیسی است. ایشاندراین مرحله بقدری بی اطلاعند که حتی یکعبارت انگلیسی رانمیتواند بیغلط بنویسد وتلفظ کند .

آیا صحیح است که چنین عنصری بعنوان شاخص ادب ایران برای اشغال کرسی تدریس ادبیات عازم انگلستان شود ؟ جای بسی تعجب است که برای اشغال این کرسی مثل سایر انتخابات دانشگاه مسابقه گذارده نشده است . موادمسابقه راهم دانشگاه میتوانست بسیارساده انتخاب کند مانند «صرف و نحو دستورزبان فارسی ـ قرائت وتلفظ زبان انگلیسی» تاسیه روی شود آنکه در اوغش باشد انتهی .

اینك برای اثبات اینکه چنین کسی شایستگی اشغال کرسی تصوف در دانشگاه لندن را ندارد بطور ایجاز برخی ازغلطهای فاحش تألیف مزبور بنظر خوانندگان ارجمند میرسد :

نکته قابل توجه

پیش از یادآوری و نشان دادن برخی از اغلاط و اشتباهات مؤلف که بدست خود سند بیسوادی و عدم اطلاع خویش را ازمبادی ومقدمات عربی و احادیث وعلوم فقه و تفسیر دردسترس همگان قرار داده است خـوانندگان ارجمند را بدین نکته مهم متوجه میسازم که این مدعی فضل وعرفان تألیف خویش را با سند محکمی «ابتر» یا غیر «ذی بـال» یعنی ناچیز معرفی کرده است .

زیرا درمقدمه بجای آوردن عبارت « **بسم الله الرحمن الرحیم** » یـا ترجمه فارسی آن و یا عباراتی شبیه بدین مفهوم بذکر حدیث « **کل امر ذی بال لم یبدأ به بسم الله فهو ابتر** » اکتفا کرده و درنیافته است که اگر خوداوهم از آوردن« بسم الله الرحمن الرحیم» غفلت ورزد تألیفش مشمول معنی همین حدیث خواهد شد و کتابی ابتر یا غیرذی بال بشمار خواهدرفت. واین امر نشان میدهد که اویا معنی حدیث را درك نکرده و آنرا کورکورانه وبرای فضلفروشی و حدیث دانی آورده است ویا این توفیق وفضیلت نصیب او نشده است که تألیف خودرا بنام حضرت باریتعالی بیاراید وغفلت وخودبینی آنچنان براو چیره شده است که بجای توفیق یافتن بچنین سعادت عظیمی بدست خویش سند «ابتر بودن» کار خودرا ازراه نقل حدیث درآغاز کتاب اعلام داشته است وگرنه چگونه ممکنست کسی معنی حدیث رادریابد و خودازز ینت بخشیدن آغاز کتاب به« **بسم الله الرحمن الرحیم**» غفلت ورزد . بنابراین میتوانگفت همین عدم توفیق آنچنان ویرا درگرداب خبط و کجروی و اشتباه غوطه ور ساخته است که سرتاسر کتاب آکنده ازاغلاط لغوی وصرف ونحوی ودیگر خطاها شده است . زیرا دراین تألیف ۳٤۰ صفحه‌ای به‌دوازده‌صفحه غلطنامه درآخر کتاب برمیخوریم که بیشتر آنها مربوط به‌حرکات‌واعراب کلمه‌های عربی وآیات قرآن مجیدواحادیث است . درحالیکه اگر بدقت این تألیف عجیب ! مورد مطالعه قرار گیرد ملاحظه میشود علاوه برغلطنامه «کامل‌ومستوفی !»(۱) که آنرا هم بگفته خود مؤلف آقای دکتر یزدگردی تنظیم کرده است بازهم اغلاط فاحشی درکتاب وجود دارد که ما ببرخی ازآنها اشاره خواهیم کرد .

آیا چگونه‌ممکنست کسی اهل دانش باشد و«سیدی» راکه‌هم‌اکنون زندانی‌است ونمیتواند ازخوددفاع کند نشناسد واغلاط کتاب خودرابگردن

---

(۱) این‌تعبیر درچندجای کتاب برای براهمیت‌ساختن‌غلطنامه بکاررفته‌است وما نیزاغلب این‌ترکیب را برای توصیف‌غلطنامه دنبال‌آن ذکر کرده‌ایم

او بیندازد (۱) واگر مؤلف بصرف ونحو عربی آشنایی میداشت چنین کار خطیری را که اساس تألیف ایشان بشمار میرود بعهده دیگری واگذار نمیکرد آنهم کسیکه بقول خودش اطلاعاتی نداشته واورا فریفته است.

پیداست که عذر بدتر از گناه مؤلف در آوردن اغلاط اعراب و معنی آیات واحادیث خود بهترین دلیل بر بی‌اطلاعی او از قواعد صرف ونحو است و خدعه مزورانه و کودکانه دیگر مؤلف آوردن اسامی متجاوز از یکصدوبیست کتاب مهم عربی وفارسی بعنوان مآخذ است. درصورتیکه مسلم است اگر مؤلف توانایی براستفاده از چنین کتبی میداشت، هرگز اشتباهات بزرگ وغیرقابل گذشت در تألیفش دیده نمیشد.

مهمترین دلیل دیگر براینکه وی از کتب مزبور استفاده نکرده اینست که درمتن کتاب مطالب را بدون ذکر مآخذ آورده وهمانطور که درمقدمه یادآور شده است باآنکه **آقای دکترمعین** بایشان تذکر داده‌اند چنین روشی خارج ازسبك فرهنگ نویسی است، ببهانه اینکه نیمی از کتاب بهمین شیوه چاپ شده متعذر گردیده و همین امر گواهی صادقست که مؤلف بطور غیرمستقیم اعتراف کرده که از سبك تألیف اینگونه کتب اطلاعی ندارد وآقای دکترمعین دروسط کار اورا بروش صحیح تألیف یعنی ذکر مآخذ درذیل هرشرح واقف ساخته‌اند.

همانطور که تذکرداده شد گذشته از این مطالب چون مؤلف قادر نبوده است جمله های عربی ماخوذ از قرآن واحادیث را شخصاً تصحیح کند باین وآن متوسل شده وپس از آنکه مشاهده مینماید تنها بمتهم کردن «سید گمنامی» خوانندگان قانع نمیشوند ناگزیر دست نیاز بطرف دکتر یزدگردی دراز میکند ودر نهایت ناجوانمردی علت مغلوط بودن کتابرا بایشان نسبت میدهد تامسئولیت لوث شود واشخاص دیگری بغیر از مؤلف شریك اشتباهات ولغزشها شناخته گردند.

گرچه بادعای مؤلف غلطنامه تهیه شده در آخر کتاب بطور «کامل و مستوفی!» تنظیم ودردسترس خوانندگان قرار گرفته است. لیکن درخلال سطور خواسته است اززیربار بی‌اعتبار بودن کتاب شانه خالی کند.

(۱) مقصود از این سید گمنام! آقای حائری نیاست. که زمانی از معاشرین نزدیك و دوستان صمیمی او بود. آقای گوهرین بهمین علت که سید گمنام «درلباس علم کاراهل دنیامیکرد» بااو طرح دوستی ریخت وتصور میکرد که روزی همین سید گمنام! اورا بمقامات عالیتری خواهد رسانیدو درهرمحفل ومجلسی ازتوصیف وتعریف او خودداری نمیکرد. واینك که تألیف ازچاپ بیرون آمده ومشحون از اشتباهات است برای تبرئه خود وقیحانه همه خطاها را بگردن اوانداخته است.

ادعای مؤلف نسبت بتهیه کتاب

آقای گوهرین درصفحه چهارمقدمه چنین مینویسد :

«درمورد جمع آوری لغات مثنوی دیگران نیز سعی و کوشش هائی نموده اند ورسالاتی دراین زمینه برای آیندگان بیادگار گذاشته اند ولی آن رسالات را نقایص بیشمارست تاآنجا که میتوان گفت بعضی از آنها مفیدفایده وراه برنده بمقصودنیست. دراغلب آن رسالات لغات ازلحاظ **نوع استعمال وکیفیت ترکیب** ازیکدیگر تفکیك نگردیده وشواهدی از مثنوی وسایر گویندگان که مبین نحوهٔ استعمال لغات باشدآورده نشده است .و بطور کلی بسیاری از لغات فاقد شرح و توضیحات لازم است ... فرهنگ حاضر علاوه بر آنکه فاقدآن **سهوو نسیان ها** وسهل انگاریهاست بدلائلی که ذکر خواهد شد دارای مشخصات وامتیازاتی است که آنرا از سایر کتبی که در این موضوع برشته تحریر درآمده است متمایز مینماید . فرهنگ حاضر که شاید سالها درتهیه وتدوین آن جهد و کوشش شده است شامل **تمام لغات مثنوی** معنوی نیست. زیر اگرمیخواست کل لغات آن کتاب مستطاب راجمع آوری کند علاوه براینکه فایدتی بر آن متصور نبود **مجلداتی ضخم** مانند سایر کتب لغت تهیه میشد . در اینجا سعی شده است **لغات مشکل کتاب که عدم توجه بآنها معانی اشعار را مبهم ونامفهوم** میکنند ویا لغاتی که سراینده اشعاردرمعانی خاص بکاربرده است ... آورده شود. معانی هریك از **این لغات بادقت وموشکافی بسیار تعیین واز نوع زبان** آورده شده است :»

حال ببررسی ادعای مؤلف پرداخته میشود. خوانندگان گرامی در صفحات این رساله درخواهند یافت که تاچه حد اینهمه ادعای مؤلف مقرون بحقیقت است !

بامطالعه کتاب خواننده بخوبی در مییابد کـه هیچ آیه یاحدیث ویا

عبارت عربی‌ازاشتباه وخطاخالی نمیباشد . گرچه خود مؤلف بدین‌موضوع اذعان دارد لیکن کتاب بقدری مغلوط و نادرست تهیه شده که همه مطالب بی‌اعتبار جلوه میکند بنابراین یا هیچ«دقت وموشکافی» برای تهیه کتاب بکار نرفته است ویا اینکه مؤلف با نداشتن اطلاع درموضوع کتاب وقت خودرا بیهوده تلف کرده است .

سبك نگارش مقدمه صرفنظر از اغلاط املایی و انشایی و مراعات ننمودن زمان افعال وگاهی‌هم حذف بیموردآنها تلفیقی از یکمشت کلمات وعباراتیست که مؤلف آنها را ازکتب عرفانی جمع آوری نموده و بدون ذکر کردن مأخذ بنام‌خودجازده‌است .

مثلا درصفحه«دومقدمه» مؤلف چنین‌آورده است .

« با تاییدات **حضرت و همت مستوران قباب عزت و عنایت** واصلان‌صفه‌صفا وصفوت ... تـوفیق رفیق‌راه شد . » پیداست که اینگونه ترکیبات ماخوذ ازکتب متقدمانست که مؤلف عینا آنهارا حفظ کرده ونه تنها دراین‌مقدمه‌ازآنها استفاده کرده‌است . بلکه درمقدمه رسالات‌دیگری که‌قبلا بچاپ رسانیده همین‌عبارات رابا جزئی‌تغییرآورده است .

چنانکه مؤلف‌چندی‌پیش یکی‌از حکایات منطق‌الطیر شیخ‌فریدالدین عطار را دررساله‌ای‌بنام «شیخ‌صنعان» چاپ کرده وددردسترس خوانندگان قرارداده است ، درصفحه ح‌مقدمه‌رساله همین‌عبارت راباالدکی تغییرمانند کودکان دبستانی بدین‌صورت‌درآورده. «ارجواکه بهمت **مستوران‌قباب عزت وعنایات** کامله مردان‌کامل ...»

با توجه بعبارات بالا وعباراتی نظیر « **واز همان زمان‌که این عنقای مقصودها ازکوه‌قاف عنایت‌پریدن‌گرفت‌وپا بعرصه‌وجود و شهود نهاد . .** » و « **مشتاقان جمال حقیقت راکه از ظلمات دریای هستی بکشتی اجتهاد عبور مینمایند .** » و همچنین در **ظلمات هوی و شهوت از گمراهی وبی‌راهی نجات بخشید.** »

بسهولت کشف میشود که‌مؤلف منشآتی را نفهمیده و نسنجیده حفظ

کرده الفاظ وعبارات دیگران را بدون درك معانی درغیر **ماوضع له** در **تألیفات** خود بکارمیبرد .

حال گذشته از نوشتن اغلاطی مانند « بی راهی » که مطمئنا مؤلف معنی آنرا درنیافته والا آنرا « بیراهی » ضبط میکرد . اگرعربی میدانست وقادر بود چنین ترکیبات وعباراتی بوجود آورد . هرگز بعداز کلمه «ارجو» که متکلم وحده ازفعل مضارع (رجو : ر-ج-و) و ناقص واوی است الف جمع نمیگذاشت و «واو اصلی» را با «واوعلامت جمع» اشتباه نمیکرد .

بااینکه نظیر این اشتباه درچندجای کتاب تکرار شده است نگارنده ابتدا تصورمیکرد این اشتباه ازجمله اغلاط چاپی است . تاچندی پیش درپشت کتابی که بیکی ازدوستانش اهدا کرده بود باقلم خود «ارجو» را **«ارجوا»** نوشته بود . انوقت دریافتم که «تا کجاش رسیده است پایگاه علوم .»

چندی پیش که جناب آقای تقی زاده دانشمند محترم میفرمودند که جوانان در مدارس بجای آموختن زبان خارجی بایدزبان مادری خودرا درست بیاموزند شاید خبر نداشتند حتی بمحیط دانشگاه هم عناصری که پارسی نمیدانند بعنوان استاد زبان وادبیات فارسی نفوذ کرده اند .

دراینجا این سئوال پیش میاید کسیکه مقدمات زبان عربی را نمیداند وحتی قواعد ساده زبان فارسی براو مجهولست بچه جسارت بروش متقدمان ودانشمندان نامی کلمات عربی را آنهم بغلط ودرغیر جای خوداستعمال میکند بهتر نبود بجای نوشتن «ارجوا» جملهٔ امیدواراست ویاامثال این مفهوم را یادداشت میکرد که باعث رسوایی خودنگردد .

اساسا بکاربردن اینگونه کلمات از دانشمندانی چون مرحوم **علامه قزوینی** که پیوسته درادبیات عرب متوغل بودندو بجنبه سادگی نثرچندان توجهی نداشتند مستحسن بود ، لیکن قلمبه نویسی وآوردن نثرمتکلف درعصری که ساده نویسی یکی ازارکان مهم ادب بشمار میرود آنهم ازطرف کسی که بمبادی زبان آشنایی ندارد شایسته نمیباشد .

ازطرف دیگر مؤلف درمقابل آنگـونه عبارات عرفانی مطنطن و مسجع گاهی عبارات مبتذل و پیش پا افتاده ای کـه سراپا غلط است و

ساخته‌قلم سحر آفرین !خوداوست بدین‌شکل میآورد. که هزخواننده رادچار حیرت ودر عین حال دچار خنده مینماید .

«**اما ازهمان ابتدا وشروع بکارانجام این‌مهم‌را ..**» (صفحه سه مقدمه) ویا «**واغلب‌تمیز اینگونه لغات ...**» (صفحه‌هفت‌مقدمه) .

درجملهٔ اولی«انجام» را بجای انجام دادن ودرجمله دومی «تمیز» را بجای تمیزدادن استعمال کرده‌است. البته این اشتباهات ازنوع عدم‌دقت وسهل‌انگاری‌نیست بلکه ناشی‌ازبیمایگی‌ونداشتن‌اطلاع **مؤلف از عربی وفارسی** است زیرا نویسنده‌محترم کلمه انجام فارسی را مصدر عربی‌فرض کرده وبی آنکه کلمات(انجام) و(تمیز)را بامصدر«دادن.» ترکیب کند کلمه را بجای مصدر بکاربرده‌است . ازاین قبیل‌اغلاط در چند جای مقدمه ومتن کتاب دیده میشود .

همچنین درصفحه سیزده مقدمه‌ودرصفحهٔ ٦٩ کتاب‌این‌جملات جلب‌توجه میکند .

«**بدون رفع نقیصه‌های فوق‌الذکر ...**»

« درمثنوی این‌کلمه علاوه برمعنی **فوق‌الذکر** بمعنی ...» اگر اندکی دقت‌شودملاحظه خواهدشد که استعمال‌کردن کلمه «**فوق‌الذکر**» آنهم در سطر نخست صفحه کتاب شایسته شخصی که داعیه استادی دانشگاه را دارد نیست همچنین‌ذیل‌کلمه امانت درصفحه ۲۷۲مینویسد : «درادبیات فارسی این‌کلمه که ماخوذ ازقرآن کریم است **اغلب بمعنی فوق‌الذکر آمده است.**» درصورتیکه فوق صفحه‌فقط «ج انی» ضبط شده است .

خواننده بامطالعه مقدمه و ادعای پوچ مؤلف مبنی بر اینکه یکایك این لغات ازنظراستادانی‌مانند«**شادروان دهخدا - آقای بدیع‌الزمان فروزانفر. جناب‌آقای‌حکمت**» گذشته‌است‘تصورمیکند که‌استادان‌مزبور برای‌مؤلف محترم‌جوازاستعمال‌این‌گونه‌لغات‌را صادر فرموده‌اند . زیرا در چندجای مقدمه بشیوه مزورانه‌ای‌شانه‌خودرا از ارتکاب اشتباهات خالی کرده وکلیه خطاها وحتی‌تصحیح‌کتاب را بگردن دیگران انداخته است .

درصفحه (چهارده مقدمه) برای تعریف‌ازحضرت‌مولانا و قدردانی‌از سراینده مثنوی کلمه «**انسان‌فریب**» راکه مرادف باعوام فریب وحیله کار

میباشدآورده است .

«حقا اثری‌عجیب‌ومعجونی‌**انسان‌فریب** ازخودبیادگار گذاشته‌است.»

دانشجوی تازه‌کار که‌آشنایی باحوال‌مولانا نداشته باشد باخواندن این عبارت تصورمیکندکه مولانا مانند مؤلف قصد فریب و گمراهی مردم را داشته است .

باوجودیکه آقای‌گوهرین ادعا نموده لغات مشکل و دور از ذهن مثنوی درکتاب‌فرهنگ‌تفسیرشده است. از آوردن لغات ساده برای‌اینکه «مجلداتی ضخم !» دراختیار خوانندگان قرار دهد. خودداری نکرده‌است مانندکلمات ساده زیر :

آب - آب‌ایستاده-آب چشم‌ریختن-آب‌حیات- آب‌حیوان آب‌زندگی- آبخور - آبدست - آبریز - آب را تیره‌کردن - آب‌رفتن - آب‌زدن - آب شدن - آبگینه - آتش - آتش‌زنه - آتشکده - آخرزمان - آزادی- آستین‌گرفتن - آسمان‌پیمودن آشامیدن - آلت - آلودگی - آمدن - آموخته - آواز -آوا آوردن-آویختن - آئینه - اینه - اختر - اخبار - ازجارفتن- ازجا شدن - ازجوی‌جستن - ازراه بردن - ازسر بیرون‌کردن- ازکاررفتن - اسباب‌شادی - اشک‌راندن - اشناختن - افراشتن - افراشته - افروخته - افسانه - انتظار - انتشار - انتقال -انتقام انداختن - اندرون - اندوختن - اندوخته - اهل - اهل دعا - اهل‌صورت - اهل‌قبور - اهل‌کار - افشردن - اسم - اسم‌علم- اسم‌مشتق - اسماء . وبسیاری دیگر ازلغات عادی که درهر کتاب فرهنگ یافت‌میشود بعنوان‌لغات‌مخصوص‌مثنوی و«مشکل»و«مبهم»ضبط‌شده‌است .

مؤلف درمقدمه اشتباهات وغلطهایی مرتکب شده که نه‌تنهاشایسته یک‌نویسنده ویک‌استاد دانشگاه نیست بلکه هیچ‌دانش‌آموزی مجاز نیست درمقالات وحتی‌درانشاء مدرسه‌این گونه‌اشتباهات رابکار برد .

اینک چند فقره از اغلاط دستوری برای جلب توجه خوانندگان ذکر میشود .

اغلاط دستوری

الف ـ درزبان فارسی امروزی نوشتن(تای مدورعربی(ة)مرسوم نیست و بطوریکه درکتب دستور زبان فارسی ضبط است نوشتن «تا» بصورت مدور حتی غلط محسوب میشود. و بایداز آوردن آن درمکاتبات خودداری نمود . مثلا « جهت » را جهة و « کفایت » راکفایة نوشتن صحیح نمیباشد .

مؤلف **درصفحه هشت مقدمه درسطر دوم** چنین آورده است .

«جهة رفع این توهم ...» نویسنده اصولا باین مطالب توجهی نداشته و برای اینکه خودرا دچار مخمصه و گرفتار انتقاد کنندگان ننماید ، بعضی از اوقات دریك صفحه هردو«تا» را بکاربرده است .

درصفحه سه مقدمه (درسطر ۱۳)آورده است : «**باین بضاعت مزجات** که از علم ومعرفت . . . » ایضا **در همان صفحه (سطر ۲۰)** «چون پای ملخ بسلیمان بردن و **بضاعت مرجاة** بحضرت عزیز آوردنست..»

البته ما داخل این مقوله نخواهیم شد که اساسا جمله دومی عینا از کتب متصوفین بدون ذکرمأخذ نقل شده است همچنین کلمه «**منتها**» رادر جایی با«الف» ودرجای دیگر باالف مقصوره«منتهی»نوشته است .

صفحه پنج مقدمه «... کتابی واحددر آورد **منتهی** هردسته ازلغات...»

صفحه هشت مقدمه «شعرای پارسی زبان دیده میشود . **منتها** چون آثار بسیاری .»

ب) **جدا نوشتن کلمات مرکب** .

نویسنده بدون رعایت اینکه باید کلمات مرکب متصل نوشته شود . اکثر این نوع کلمات را جدا نوشته است .

در صفحه دوسطر ۱۷ بیکران را «بی کران» نوشته است .

« صفحه سه سطر ۱۱ نیکبختی را «نیك بختی» »

« صفحه پنج سطر ۹ علیحده را «علی حده» »

« صفحه نه سطر آخر غزلسرایی را «غزل سرائی» »

« صفحه یازده سطر ۳ دسترسی را «دست رسی» »

«صفحه سیزده سطر ۱۳ غلط گیری را «غلط گیری» »

«صفحه» سطر ۱۵ سپاسگزاری را «سپاس گزاری» »

« صفحه «سطر ۱٤ راهدان را «راه دان» »

درصفحه ٦ متن کتاب «**آتشخو**» را «**آتش خو**» ضبط نموده است

همچنین **درصفحه دو** که کلمه« **بی راهی** » را جدانوشته مورداستعمال انرا نیزصحیح ننوشته است زیرامؤلف این کلمه‌را عطف بر گمراهی آورده در صورتیکه منظور وی « **بیراهه روی** » وکجروی است والا **بیراهی** را بمعنی « بیراهه‌روی» آوردن صحیح نیست .

ج آوردن عطف تفسیری

آقای گوهرین چه درمقدمه کتاب وچه درمتن بتقلید ازمتقدمان عطف های تفسیری زیادی بکار برده است درصورتیکه درادبیات معاصراین‌شیوه فقط درخطابه وسخنرانی معمول است اما در نوشتن کتاب وانشاء یا مقاله این‌رویه بکلی مردود میباشد واکثر حمل برخودنمایی‌میگردد .

اینك برای اطلاع چندنمونه ذکر میشود :

ریاحین وازهار	صفحه‌یك مقدمه	سطر ١٤
شرح وتفسیر	صفحه دو	سطر ١٣
غوروبررسی واستقصاء	« پنج	سطر ٤
تحقیق وتدقیق وفحص	« هفت	سطر ٢٠
سهووُنسیان	صفحه‌چهار	سطر ١
شیوه‌وسبك وسیاق	صفحه ده	سطر ٦
نادر و غریب	صفحه ده	سطر ١٩
دوری ومهجوری	صفحه ده	سطر ١٠
غور وبررسی	صفحه یازده	سطر ٢٠

د) بکار بردن همزه بجای یا

در دستور زبان فارسی مخصوصاً اخیراً در کتابهای ابتدایی کلاس پنجم وششم توصیه‌شده است که حتی‌المقدور شاگردان ازبکار بردن همزه بجای (یا) احتراز نمایند. مثلا کلمه‌دانائی ناصحیح و «دانایی» درست است.

لیکن نویسنده بهیچوجه این رویه را مراعات ننموده و گاهی هم در وسط کلمات بجای یا همزه بکار برده است . مثلا **بجای دلایلی** - **کوششهایی** - **خطایی** - **غزلسرایی** «دلائلی - خطائی - غزلسرائی ضبط کرده است (صفحات‌چهار - پنج و هفت مقدمه) .

اگر مؤلف بکتب عادی دستور زبان و کتابهای ابتدایی که توسط وزارت فرهنگ انتشار یافته مراجعه میکرد دچار چنین‌خطاهایی نمیشد.

ر) **مطابقه دادن صفت باموصوف.**

امروزه درزبان فارسی نویسندگان ومؤلفان ازمطابقت‌دادن صفت با موصوف بشیوه زبـان عرب اجتناب میکنند زیرا در زبان فارسی علامت **مؤنث ومذکر** یافت نمیشود وهمچنین صفت باموصوف مطابقه ندارد .از اینروآوردن ترکیباتی‌مانند« **کتب منقوله**» «**دقت‌های‌لازمه**» (صفحه سیزده‌مقدمه) درست‌نیست بخصوص بنظر میرسد که مؤلف‌درنیافته‌است‌چون دقت‌ها جمع‌فارسی است نباید موصوف آن مؤنث‌آورده شود .

س) **درصفحه نه** ازمقدمه درسطر۱۶ چنین نوشته شده‌است:« بهمین جهت نخواسته است‌بعبارت‌پردازی وقافیه اندیشی‌پردازد .» علاوه‌براینکه بکار بردن **پردازی و پردازد** اززیبایی عبارت میکاهد مؤلف ابداً بروی خود نیاورده است که ترکیب**قافیه‌اندیشی** مأخوذ **ازمثنوی مولاناست** وحتی اشاره‌ای هم بآن‌نکرده است .

قافیه‌اندیشم ودلدارمن گویدم‌مندیش‌جزدیدارمن .

همچنین در اغلب صفحات عبارات مشهور و مخصوص نـویسندگان سلف وعرفای بزرگ درمقدمه آمده و ابداً اشاره‌ای بمأخذ اصلی نشده است درصورتیکه اگر میخواست ازشیوه استادان پیروی نماید هنگامیکه درسطر اول صفحه ده ترکیب « صدسینه سخن» را مینوشت اشاره بغزل معروف مولانا «**صد سینه سخن دارم زان شرح دهم یانه** .» میکرد همانطورکه استاد**فروزانفر** در«سخن وسخنوران» ودر سایر کتابها این شیوه مرضیه را دنبال کرده‌اند . والا جمع‌آوری چند عبارت رطب ویابس و دزدیـدن مضامین و عبارات ازین و آن کسی را بمقام نـویسندگی و استادی نمیرساند .

ش)مؤلف درمقدمه باوجودیکه اغلب‌عبارات‌راازکتب‌دیگران‌نقل کرده نتوانسته است آنها را مطابق قواعد دستور زبان تلفیق‌کند و این روش حاکی‌ازآنست که وی ازقواعد زبان فارسی بیگانه است .

مثلا در چند جای مقدمه برای «**مرجع جمع**» « **ضمیر مفرد** »

آورده است ـ مانند اینعبارت :

«پس از جمع‌آوری این **لغات** ... ناگزیر شدم که **آنرا** بصورت مجلدی علیحده درآورم .» مؤلف برای «**لغات**» که جمع است ، ضمیر اشاره «**آنرا**» که‌مفرد میباشد. آورده است.(صفحه هشت‌مقدمه سطر۱۲)

ص) حذف افعال برخلاف قواعدزبان:

همانطور که قبلا توجه داده شددرچند جای مقدمه . کلمه «**انجام**» بجای «انجام‌دادن» بکار برده شده . (صفحه‌سه‌سطر ۵) «اما ازهمان‌ابتداو شروع بکار**انجام** این‌مهم‌را درحدود بضاعت خودنمیدید .» همچنین‌آوردن کلمه تمیز بجای «تمیزدادن .»

«واغلب‌تمیز اینگونه لغات .» (صفحه هفت سطر۱۹ .)

در صفحه پنج مقدمه سطر یك مینویسد : «معانی هریك ازاین‌لغات بادقت وموشکافی بسیار**تعیین** وازحیث نوع زبان ... مورد غور و بررسی واستقصا **قرار گرفت**..»

دراین‌عبارت‌قسمت‌دوم فعل‌مرکب تعیین‌که باید «شد» یا«گردید» باشد ، بقرینهٔ«گرفت»حذف شده وچنین‌حذفی که ازجنس‌فعل مذکور نیست نادرست میباشد . گرچه باتوجه به‌عبارات یاد شده دربالا و دیگر موارد ، نویسنده . انجام ـ تمیز ـ تعیین رابجای افعال‌کامل بکاربرده ومسلماً خود درنیافته‌است که چنین‌حذف‌ناروایی‌را درعبارات‌بکار برده‌است و نیزدرصفحه ۵۰ بااین‌جمله برمیخوریم«این‌مقاله .. ترجمه‌و بطبع‌رسیده‌است» که‌حذف‌جزء فعل‌مرکب ترجمه غلطاست .

ط) حروف ربط مکرر .

مؤلف دراکثرعبارات‌مقدمه‌حروف ربط زایدی بکاربرده ومرتکب اشتباه‌شده‌است «هرچندکه عرضه کردن این‌وجیزه...» صفحه‌سه‌سطر۱۹ که اساساحرف ربط«که» دراین عبارت زاید وکلمات: «**هرچندعرضه کردن**» کافی‌است . وازاین نوع حروف زاید در مقدمه زیاد دیده میشود.

ظ) جمع بستن کلمات

مؤلف اغلب در جمع‌بستن کلمات قوانین وقواعد دستور زبان‌فارسی را رعایت نکرده مطابق دلخواه خود کلمات را جمع یامفرد میآورد .

مثلا: در بعضی از صفحات کتاب گاهی کلمه مفرد به کلمه جمع عطف شده است. درصفحه چهارده مقدمه این کلمات دیده میشود: **پست و بلندیها - روز و شبان - نشیب و فرازها** گویا مؤلف میخواسته کلمه پستی را با بلندی بیاورد همه کس میداند کلمه پست با پستی فرق بسیار دارد . مراد از پستی و بلندی چین خوردگیهای زمین یعنی کوه و دره میباشد و هنگام جمع بستن میشود **پستی ها و بلندیها**. و از نظر رعایت قواعد دستوری نمیتوان هنگام جمع یکی را مفرد و دیگری را جمع آورد - همچنین روز و شبان و یا روزان و شب هردو از نظر رعایت قواعد زبان نادرست میباشد و صحیح آن **روزان و شبان است .**

و نیز نشیب و فرازها و یا (نشیبها و فراز) هردو نادرست است زیرا بنا بر آنچه در بالا گفته شد هردو را هنگام جمع بستن باید جمع آورد یعنی نشیبها و فرازها . مگر آنکه هردو کلمه بصورت یك کلمه مرکب در آمده باشد و موارد مزبور از آن قبیل نیست .

مطابقه عدد با معدود

مؤلف هم درمقدمه و هم درچندجای کتاب عدد را بامعدود مطابقت داده است .

درچندجای کتاب منجمله درصفحه ۲۰٦ ذیل کلمه «اصبعین» چنین آورده شده است . «مفسرین این کلمه را دراین بیت عبارت دانسته اند **از دو صفات** جمال و جلال حقتعالی .»

دراینجا نویسنده تصور کرده است چون عدد دو جمع است صفت را باید صفات آورد درصورتیکه هیچ فارسی دانی مرتکب چنین اشتباهی نمیشود.

عدم توجه بمعانی حقیقی و مجازی و بازنشناختن کنایه و مجاز و استعاره از یکدیگر

باوجودیکه درمقدمه مخصوصا مؤلف تذکر داده است معانی **حقیقی ومجازی و کنایه و استعاره** ازهم تفکیك شده . در متن کتاب مشاهده میشود که اغلب این معانی را بایکدیگر مخلوط کرده و نشان نداده است که کدامیك بطور کنایه و کدام بمعنای مجازی بکاررفته است .

مثلا « **آب در جوی داشتن** . » صفحه ۱۳ از یکطرف علامت «اختصاری م» که علامت مجاز است در جلو آن ذکر شده و ازسوی دیگر

مینویسد: کنایه ازداشتن...» خواننده باید بکمك اصطرلاب بمعنی حقیقی پی برد

همچنین درذیل «**آب راتیره کردن**» صفحه ۱۴ از یکطرف معنی **حقیقی** کلمه آمده وازسوی دیگر مینویسد: «بین دو یا چند نفر نفاق افکندن» و معنی اخیر را مجازی میداند زیراعلامت «م» که همان نشانهٔ مجازاست بعد از جمله ذکرشده است وخواننده مانند خود مؤلف نمیداند کدامیك مجاز وکدام کنایه است .

در ذیل « **آب زندگی** .» صفحه ۱۵ هم معنی حقیقی وهم علامت مجازی بودن کلمه وهم کنایه ازمحبت وعشق ضبط شده است بی آنکه معانی از هم تفکیك شوند و یا شاهدی برای هر کدام بیاورد . دربرابر کلمه «**آب شدن**» صفحه ۱۷ هم علامت(م) وهم معنی حقیقی کلمه وهم کنایه **ازشرمنده شدن** ذکر گردیده است بی آنکه برای معانی مورد ادعا اشعاری از مثنوی ذکر شود .

نظیر این گونه اشتباهات درترکیبات ولغات زیردیده میشود .

« ابله شدن»	صفحه ۱۸	« آب محمود جلیل»	صفحه ۱۹
« آب وروغن»	صفحه ۲۰	« آب و گل»	صفحه ۲۱
«آب روان گردیدن»	« ۲۳	« آتش در پنبه افتادن»	« ۲۷
« آثارقدیم»	« ۳۳	« آثارقلم»	« ۳۴
« آخرزمان»	« ۳۷	« آدمی خوش مشام»	« ۴۰
« آستین بردامن حق بستن»	« ۴۶	« آشنا»	« ۵۱
« آفتاب بگل پوشیدن»	« ۵۷	«اخترحق»	« ۱۲۳
«ازجاشدن»	« ۱۵۵	«ازجوی جستن»	«۲۵۶

وقس علیهذاو بهمین دلایل مولف فرهنگ حاضر را بهتر ومفیدتر ازسایرفرهنگها میداند

افعل التفضیل وصیغه مبالغه !

در صفحه ۱۱۹ کلمه **احکم** را ((صیغه مبالغه از حکم بمعنی حکم کننده ترین)) خوانده است . در صورتیکه این کلمه **افعل التفضیل** از فعل **حکم یحکم**» است عجیبتر اینکه برای تایید کلمه احکم آیه ۴۸ از سوره مبارکه هود «**انت احکم الحاکمین**.» را بعنوان شاهد آورده است .

اگر مؤلف اندکی دقت ویا به کتاب صرف ونحو مراجعه میکرد

باین مطلب برمیخورد که کلماتی مانند **احکم. افهم. الیق و اشجع** که بروزن افعل میباشند همه افعل التفضیل هستند نه صیغه مبالغه همچنین در صفحه ۲۴۱ نوع افصح را بیان نکرده است .

الف مقصوره :

در صفحه ۲۴۸ مؤلف کلمه « **اقصی** » را **اقصاء** ضبط کرده و درنیافته است که «الف مقصوره» در آخر کلمات بشکل (یا) نوشته میشود و آن الف ممدوده است که پس از الف همزه‌ای بآخر آن افزوده میشود .

استعمال کلمه وحرف بجای یکدیگر

با وجودیکه در دستور زبان فارسی قبل از هر چیز تعریف حرف و کلمه بیان شده است مؤلف که استاد دانشگاه هست! بین ((**کلمه**)) و ((**حرف**)) فرقی نمیگذارد .

درصفحه ۲۶۵ در تفسیر حروف مقطع ((الم)) مؤلف چنین مینویسد: ((**الف . لام . میم** – ترکیبی است از چند **کلمه** ...)) و در غلطنامه هم ذکری از این اشتباه بمیان نیامده است . چیزیکه بر تعجب خواننده میافزاید ذکر ((تفسیر ابوالفتوح رازی و امام فخر رازی :)) در همان صفحه است و این میرساند که همیشه میخواهد اشتباه خودرا بگردن دیگران بیندازد .

عرض کردن بجای عرضه کردن

درصفحه هشت مقدمه سطر آخر مؤلف باوجود فراهم آوردن غلطنامه که بقول خودش ((کامل و مستوفی !)) است بازهم ((**عرض کردم**)) را بجای ((**عرضه کردم**)) آورده است . بدین شرح .

((پس از اتمام این فرهنگ آنرا بمحضر جناب آقای میرزا علی اصغر حکمت استاد محترم دانشگاه **عرض کردم** .))

همچنین درصفحه ۲۷۱ ذیل ((امانت)) در ترجمه آیه ۷۲ سوره احزاب ((**انا عرضنا.**)) را بجای ((**ماعرضه کردیم**)) امانت را ((**ماعرض کردیم** نوشته است . درصورتیکه میان **عرضه کردن** و **عرض کردن** ازلحاظ لغوی تفاوت بسیار است و بکاربردن اولی بجای دویمی و یا بالعکس غلط بارزی محسوب میشود .

بدون شك قبل ازانتشار این کتاب هیچکس باور نمیکرد مؤلف تا

این درجه درکار بیدقت ودرعلم وادب بیمایه باشد والا چگونه ممکن است چنین کتابی که حاوی یك سلسله اغلاط واشتباهات گوناگون است بعنوان یك اثر بدیع ازطرف صاحب آن منتشر گردد و متوقع باشد با انتشار این کتاب و نظایر آن درزمرهٔ نویسندگان محسوب شود .

باز نشناختن پساوندهای فارسی در کلمات عربی .

مؤلف پساوندها وضمایر فارسی را درآخر کلمات عربی تشخیص نداده وکلمه را رویهمرفته یك لغت عربی دانسته است مانند **جنتان** و **انستان** صفحه ۸۳ ـ **آیسان** جمع آیس صفحه ۸٤ انستان (انس + نان فارسی) (صفحه ۳۰۲). (راجع باین کلمات درجای خود توضیحات کافی داده خواهدشد).

تشخیص ندادن همزه از الف

در قسمت دوم کتاب **پس از** «آ» قسمت «الف» ضبط شده در صورتیکه میبایست «همزه» بنویسد .

بدیهی است مؤلف نمیداند که «الف» باول کلمات درنمیاید زیراالف همیشه ساکن است وحرکت ندارد .

ضبط کلمات

مؤلف درضبط کلمات که مهمترین قسمت کتاب را تشکیل میدهدبعلت عدم اطلاع از زبان عربی دچار اشتباهات بزرگی شده وحتی در غلطنامه «مستوفی !» هم نتوانسته است آنها را تصحیح کند . مثلا **گاهی اساسا حرکات کلمه را ذکر** نکرده ـ چون «ابدال» «ابراج» (آبرش) وغیره **وگاهی حرکت را بغلط ضبط نموده است** «اوباش» «آیسان» **وگاهی هم ضبط کلمه ناقص آمده** ازقبیل «اترحوا» «اتقوا» «اتقیا» «اکرموا» ـ ((اجـابت)) ـ ((اجنحه)) ـ ((احکـم)) ـ ((اختیال)) ـ ((اخسئوا)) ـ((ادکن))ـ((ادند)) ـ ((ادهم))ـ((ارجعی)) ـ ((ارسلان)) ((ارکبوا)) ـ ((ارنی)) .

در کلمات بالا فقط حرکت حرف اول ذکرشده است .

همچنین حرکات لغات زیر که باشکال مختلف خوانده میشود ضبط نشده است .

اتجار ـ اجترا ـ اجتذاب ـ احتجاب ـ احتراق ـ احتراف

احتساب ـ ارتحال ـ احتیال ـ احقاد ـ اجتبا ـ ارتجاح ـ احولی ـ اخبار اختلال ـ ارتعاد ـ اخشم ـ اخی ـ اخیار ـ ارض‌الله ـ ارضعی ـ ارتقاء.

همچنین درسراسر کتاب درنقل **آیات قرآن مجید و احادیث نبوی** ودیگر امثال وجمله‌های عربی ضبط واعراب کلمات را باشتباه و غلط نقل کرده و بجرأت میتوانگفت حتی یك آیه وجمله عربی خالی ازلغزش نیست .و با اینکه این کتاب نتیجه دوازده‌سال زحمت اوست حتی دوازده جمله عربی را نتوانسته است صحیح ضبط کندو بااینکه چند نفر مصحح برای تنظیم غلطنامه زحمت کشیده اند بازهم غلطنامه «نه کامل و نه مستوفی» است وحق هم بامصححین بوده است زیرا اگرمیخواستند اغلاط کتاب را آنطور که باید تصحیح کنند یا غلطنامه ((ضخیم تر)) از کتاب میشد ـ یااینکه میبایست از نو کتاب دیگری تدوین کنند .

برای نمونه فقط بذکر چند مثال اکتفا میشود :

ذیل «آب‌حیوان» «آیه ۱۹ سوره یوسف»
« «آب‌مبارك» «آیه ۹ سوره ق»
« «آب‌معین» «آیه ۳۰ سوره ملك»
« «آتش» «آیه ۱۱ سوره اعراف»
« آتش‌عاشق» «حدیث ان‌المومن»
« «آتش موسی» «آیات ۲۹و۳۰ سوره قصص»
« اخروهن» «ضبط حدیث»
« «آزار» «حدیث من‌اذانی»
« «آش» «حرکات حدیث»
« اخت» «آیات ۲۲ و۲۳ سوره انفال»

و بدینگونه اغلاط درسایرصفحات کتاب نیز بکرات میتوان برخورد. برای اجتناب از اطالهٔ کلام از نام بردن تمام اشتباهات و لغزش ها در مورداحادیث و آیات قرآن خودداری میگردد . لیکن درضمن بحث دربعضی از لغات بضبط غلط کلمات نیز اشاره خواهد شد .

ترجمه آیات واحادیث

درترجمه آیاتیکه ذیل لغات بعنوان شاهد آورده شده جمله‌هایی تحت‌اللفظی نقل گردیده که بهیچوجه بامعانی اصلی عبارات عربی و آیات آسمانی **قرآن مجید** تطبیق نمیکند و چون از تفسیر دانشمند معروف **ابوالفتوح رازی** که درمقدمه ودرچند جای دیگر بآن اشاره شده است مؤلف نتوانسته‌استفاده نماید گویااز چند کتاب فارسی چون **حیوة‌القلوب** وبرخی‌ازقرآنهای چاپ‌معمولی که زیرنویس فارسی دارند ترجمه‌ها را نقل کرده‌است . بدیهی است که ترجمه آنها بهیچوجه نمیتواند قابل اعتماد باشد وبهمین‌علت است که اکثر آنها نامفهوم و مخالف اصل نوشته شده‌است .

علت اینست که تفسیررازی برای‌بزرگان **قوم وفقهاودانشمندان واهل اصطلاح** نوشته شده است وبرای فهمیدن ودرک معانی این تفسیر اطلاعات قبلی مبسوطی‌لازم‌است‌واستفاده از آن برای‌مبتدیان **ونوآموزان عربی** خالی‌از اشکال نیست .

کسیکه ((**عرض کردن**)) را بجای ((**عرضه کردن**)) بکار برد و((**ارجو**)) متکلم‌وحده‌مضارع‌را ((**ارجوا**))بنویسد و کلمه((**احکم**))را که افعل‌التفضیل است ((**صیغه مبالغه**)) بداند چگونه ممکنست از تفسیر ابوالفتوح‌رازی که یکی از شاهکارها درنوع خود میباشد استفاده نماید .

البته‌درصفحات آتی بانقل آیات واحادیث و آوردن ترجمه‌های‌مؤلف، خوانندگان بصحت گفتار مایی خواهند برد .

چگونگی تهیه لغات:

مؤلف درصفحه ٤ **کلمه** «**آب**» را که ازلغات بسیار ساده است ودر کلیه فرهنگهای عمومی یافت میشود بعنوان لغت مشکل مثنوی تفسیر کرده ومتأسفانه ازعهده تفسیر این کلمه سادههم بر نیامدهاست.

درذیل «**آب**» چنین آمده است «فا. مایعی است شفاف بیطعموبو که مرکب است از عناصر مختلفه که **دو عنصر اصلی آن اکسیژن و ئیدرژن** است ..»

۱ ـ عبارت «بیطعموبو» نادرست وصحیح آن «بیطعم و بیبو» است.

۲ ـ لزومی نداشت که «مختلفه» را با عناصر تطبیق دهد بلکه آوردن ترکیب «عناصر مختلف» درنثرامروز بمراتب بهتر ومتداولتر میباشد.

۳ ـ آب فقط از دوعنصر اکسیژن (۱) وهیدرژن (۲) تشکیلیافته است. ویا باصطلاح شیمیازدو ملکول(۳) هیدرژن ویك ملکول اکسیژن ترکیب شدهاست وفرمول شیمیایی آن چنین میشود H_2O (٤) و آبی که بجزاین دوعنصرعناصر دیگریداشته باشد **آب غیرخالص** یا آبمضافاست.

دراینجا بهتر بود مولف ازتشریح این کلمه ازنظر علمی صرفنظر میکرد وبهمان معنی ادبی نارسا که معمول بهاوست اکتفا مینمود که درشعر مثنوی موردنظراست ووارد درمعقولات دیگر نمیشد.

درصفحه ٥ درمقابل «**آب آب**» چنین آمده است «فا. م. بصورت اضافه خوانده شود. آبی که هرموجود زندهای ازآن بوجود آید، چنانکه درقرآن مجیدآمده است **وجعلنا من الماء کل شیء حی**.»

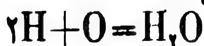
معنی این آیهشریفه ایناست که «هرچیزیرا ازآبزنده گردانیدیم.» ذات وهویتخدا. خدایتعالی».

معلوم نیستچرامؤلف این آیه راذیل کلمهآبنیاورده زیراهمانطور که ازمفهوم آیه استنباط میشود هرچیز ازآب زندهاست. نهاز «آبآب» واگرمقصود جزاین بود وهمه چیز از آبآب زنده میشد. در آیه شریفه ضمیر «نا» راکهمراد حضرت باریتعالیویا «ذات وهویتخدا» استچگونه باید تفسیر کرد؟

در صفحه ۳۱ ـ برای معنی کـردن. «**آتش موسی**» مینویسد. «فا+ع.م.ق» یعنی «فارسی+عربی.مجازی. قرآن» حالمعلوم نیست از چهرو «آتش موسی» مجاز قلمداد شده. آیا آتش مجاز است یا موسی.

Molecule(۳) Hydrogène (۲) Oxygène (۱)

(٤) فرمول وطرزترکیباکسیژن وهیدرژنچنین است:



$$2H+O=H_2O$$

درصورتیکه برطبق اظهارات مولف خداوند از میان آتش حقیقی موسی را اموز میکند . پس هم آتش وهم موسی بمعنای حقیقی استعمال شده‌اند سپس آیات ۲۹ و۳۰ سوره مبارکه قصص را ترجمه میکند ومینویسد :

«پس چون بسر آورد موسی مدت را روان شد بااهل خود ملاحظه و کرد ازسمت طور آتشی را گفت مراهل خود را درنگ کنید . بتحقیق من دریافتم آتشی راشاهد آورم شمارا از آن چیزی یا پاره‌ای را از آتش شاید شما گرم شوید + پس چون آمد آنرا نداکرده شد از کناره وادی که سمت راست بود در بقعه برکت داده شده از درخت آنکه ای موسی بتحقیق منم منم خداوند پروردگار جهانیان .» پس از آن چنین میآورد «رجوع کنند بسفر خروج باب ۳ و۱۹ و۲۰ وقرآن کریم سوره طه از آیه ۸ تا ۱٤ وسوره قصص از آیه ۲۹ تا ۳٦ وقصص من القرآن ص ۱٤۲ وحیوة القلوب ج ۱ ص ۲۵۲ .»

بااینکه کتاب برای تعبیر و تفسیر لغات مثنوی تهیه شده است. مؤلف برای اینکه زحمتی بخود ندهد و بکتب تفسیر مراجعه نکند خواننده را به **توراة** و **حیوة القلوب** حواله داده است . اگر خواننده میخواست بکتابهای دیگر مراجعه کند مطالعه تفسیر لغات مثنوی برایش چه ضرورت میداشت ؟

درصورتیکه اگر بتفسیر ابوالفتوح رازی ویا تفسیر میبدی «کشف الاسرار» مراجعه و چند کلمه از حکایت موسی را نقل میکرد خواننده از گمراهی نجات مییافت .

مسلم است که این عبارات بهمه چیز شبیه است جز بعبارت فارسی . همانطورکه قبلا نیز اشاره شد این ترجمه‌ها ازیکی از تفسیرهای فارسی نقل شده است بی آنکه ماخذ آن درذیل ترجمه آورده شود . این عبارات مانند ترجمه مبتدیان علوم دینی است که تازه بمدرسه وارد شده‌اند و مثلا کلمه «قد» را «هر آینه به تحقیق.» ترجمه مینمایند . البته بر خوانندگانست که عبارات شیوای کتب تفسیر مهم را با ترجمه‌های مؤلف مقابسه نمایند و تشخیص واستنباط یك استاد ادبیات را ارزیابی کنند . آیا شایسته است که **استاد ادبیات فارسی** عبارت «**پس چون آمد آنرا نداکرده شد.**» را بجای معنی یکی از آیات قرآن در کتاب خود نقل کند آیا میتوانگفت جمله «بقعه برکت داده شده ..» عبارت فارسی است .؟

البته تهیه وتدوین «کتب ضخم!» با چنین عبارات نامفهوم و پراز اشتباه بسیار کار ساده‌ایست .

بطوریکه ملاحظه میشود. مؤلف باآوردن نام **یکصد واندی مجلد** بعنوان مآخذ . حتی اشاره‌ای بشان نزول آیات و بعثت حضرت موسی به پیامبری در کتاب نکرده است . اگر خواننده بآیات قرآن آشنا نباشد از

ترجمه‌ایکه بوسیله مؤلف نقل شده نمیتوانند استنباط کنند که مثلا آیا کلمه طور ، کوه‌است - بیابانست دریا ویاچه‌چیز دیگری میباشد . درصورتیکه هرفردی که باکتب مذهبی سروکار داشته باشد . کوه‌طور راکه دربیابان سیناست ، والواح درآنکوه برای‌حضرت‌موسی‌ع فرستاده شد ، شنیده‌است

اینجاست که‌خواننده یقین پیدامیکند که‌ذکر اسامی تفسیرهای‌مختلف عربی وفارسی خود بمنظور خودنمایی وفریبکاری است .

در صفحه ۳۸ کتاب کلمه «**اخروهن**» را که اول آن همزه مفتوح است» الف تصور کرده ودرقسمت «آ» آورده است . یعنی بعد از کلمه آخر واول چنین‌آمده است :

«**آخروهن** -» - «عر . ح» «بکسر خا . درپس بگذاریدآنهارا «زنهارا» دربیت‌زیر ماخوذاست ازحدیثی که ابوهریره روایت کرده است» **آخروالنساءحیث‌آخرهن‌الله** . «زنها را درصف‌آخر گذاریدازاینجهت که خدایتعالی آنها را درپس گذاشته است.» این حدیث بااین‌صورت‌هم‌نقل شده است **آخروهن حیث‌آخرهن‌الله** . »

زاخروهن مرادش نفس تست کوبآخر باید و عقلت نخست

دراینجا مؤلف محترم «**اخروهن**» راکه اول‌آن همزه مفتوح‌است غلط آورده وکلمه را «**آخروهن**» خوانده است ومعلوم نیست چگونه شعر مولانا رااز نظر وزن باجمع‌شدن (آ) وتشدید قرائت کرده است.

درصورتیکه اگر نویسنده میتوانست شعرمولانا رادرست بخواندویا پایه عربی‌صحیحی‌داشت درمییافت که این‌فعل از «**اخر-یوخر-تاخیرا**» باب‌تفعیل است و «اخروهن» فعل‌امر آن میباشد . و«آخر» ازباب‌مفاعله نیامده‌است اگرهم بگوییم این ضبط ازجمله اغلاط چاپی است باید سئوال کرد پس‌چرا درقسمت آ چاپ شده‌است. بنابراین این لغزش ازعدم‌اطلاع مؤلف بزبان عربی است (۱)

---

(۱) اصل حدیث بنحوی که میگویند از ابوهریره صحابی نقل شده چنین‌است که حضرت‌رسول‌ص بهنگام‌تحریم‌خمرفرموده‌است « **الخمرجماع الاثم‌والنساء حبایل الشیطان وحب‌الدنیا راس کل خطیئة**. » یعنی شراب جمع همه گناهانست وزنها دامهای شیطان ودوستی دنیا سرآمد هر گناه» وبعداضافه فرمودند که هنگام گزاردن نماز زنها را درصفوف‌موخر اندازید از آنجهت که خداوند در ذکرایشان را موخرفرمود .«**اخروا النساءحیث‌اخرهن‌الله.**» کلمه(اخروهن) درشعرمورد استشهاد مؤلف که ازحکایت «سئوال‌موسی‌ازحقتعالی درسرّ غلبه ظالمان» نقل شده در تمام کتب مثنوی بافتح همزه وکسر وتشدید خاء ذکر شده است ومعلوم نیست

درصفحه ۳۹ ذیل «**آخرین واولین**» چنین ضبط شده است : «عرق. بکسر خاپسین ونخستین ، یکی از اسماء خدا و ماخوذ است از آیه کریمه **هوالاول والاخر والظاهر والباطن .**»

مؤلف کلمات «اولین واخرین» که مرکب از (**اخر + پساوندین**) و «**اول + پساوند ین** » است بعنوان کلمات عربی ذکر نموده و متوجه نشده است اولین وآخرین بجز اولین وآخرین عربی است زیرا این کلمات درعربی **جمع مذکر سالم درحال نصب وجر** میباشندوهنگامی بکارمیروند که درجمله‌ای قرار گیرند **وعامل نصب ویاجر** دراول آنها درآید.

باتوجه بتوضیحاتی که داده شد . نوشتن «اولین و اخرین» بمعنی «پسین و نخستین» بعنوان کلمات عربی بی‌اساس و ناشی‌از عدم اطلاع مؤلف بقواعد عربی است .

درصفحه ۵۴ نیز ذیل «آغاز بنی» بازمؤلف درك نكرده‌است که کلمه «بنی» عربی است ونباید با «آغاز» که کلمه فارسی است بعنوان لغت فارسی ضبط شود . و توضیح داده است « شروع ساختمان ـ شروع بانجام امری .» همچنین اضافه مینماید که «دربیت زیر ابتدا وشروع اسلام ومسلمانی غرض است »

تابگفتند ای پیمبر راست نیست   این خطا اکنون که آغاز بنی است

بیت که مورداستشهاد مؤلف است درمثنوی کلاله خاور چنین ضبط میباشد

تابگفتند ای پیمبر نیست راست   این خطا اکنونکه آغاز بناست

بااینکه مؤلف درمواردی برای گرد آوردن تألیفی «ضخم» شروح غیرلازمی ازکتب نقل میکند چنانکه درذیل کلمه «اسباب» شرح مبسوطی از کتاب «**بحرالجواهر**» دراصطلاحات منسوخ پزشکی آورده است بی آنکه بموضوع وشعر مورد استشهاد ارتباط داشته باشد برعکس دراینجا که لازم بود برای روشن شدن معنی شعر بقضیه «بـلال حبشی» موذن مسجد مدینه اشاره کند وگفته صحابه را بحضرت پیامبر درباره لکنت زبان بلال واذان گفتن چنین مؤذنی درابتدای ظهوراسلام یا «آغاز بنا» بیاورد بکلی موضوع را مبهم گذارده واز توضیح کافی درباره آن غفلت ورزیده و پیداست که مؤلف خود ازاصل واقعه اطلاع نداشته و جمله «دربیت زیر ابتدا و شروع اسلام

مؤلف چگونه بذکرچنین غلط فاحشی گرفتار شده‌است درهر صورت در مثنوی چاپ کلاله خاور ومثنوی نیکلسن چاپ بروخیم کلمه باهمزه مفتوح ضبط شده‌است تصورمیرود که مؤلف بنداشته است که عموم افعال رامیتوان بهمه ابواب ثلاثی مزیدبردلیکن باارتکاب چنین اشتباهی مسلم میشود که‌وی نمیتواند فعلهای مهموز ومعتل ومزید فیه را از کتب لغت بجوید .

ومسلمانی غرض است ».را ازشروح مثنوی طوطی‌وار نقل کرده است .

در ص ٤٣ ذیل «**آزاد کردن**» اولا نوع کلمه تعیین نشده وثانیا یکی ازمعانی آن «**مستخلص**» آمده که **اسم‌مفعول‌است** ومؤلف متوجه نشده است که «**مصدر**» رانمیتوان به «**اسم‌مفعول**» تفسیر کرد گذشته ازین برای پر کردن کتاب یکباره تفسیر « **آزاد کردن** » را رها کرده وبشرح وتفسیر کلمهٔ «**آزاد**» پرداخته است وذیل «آزاد کردن» مینویسد: «سوسن سفید» رانیز آزاد گویند بسبب آنکه ازعلت کجی و تکیه کردن بشاخ دیگر فارغست». ودرك نکرده است که‌خواننده میخواهدمعنی «آزاد کردن» را بیابد نه «آزاد» بمعنی سوسن‌را ! وبازهم بنقل مطالب خارج ازموضوع ادامه‌میدهد ومینویسد : درختی راگویند که میوه نداشته باشد وسوسن و سرو را باین اعتبار آزادخوانند . . . ودر نیافته است که باچنین‌منقولاتی **شاهد مثالی** راکه ازمثنوی آورده است نه‌تنها نمیتوان تفسیر کرد بلکه معنی مضحکی برای شعر مولانا بدست میآید زیرا شاهد این است

همچوسرو وسوسنم آزاد کرد همچو بخت ودولتم دلشاد کرد

بنا برین برحسب تفسیرهای مؤلف که معتقد است «سوسن وسرورا باعتبار نداشتن میوه آزاد خوانند» معنی شعر چنین میشود : همچون سرو سوسن مرا بی‌میوه کرد . در صورتیکه شایسته بود مؤلف معنیهایی را از کتب نقل میکرد که بتوان باآنها شاهد را تفسیر نمود نه‌مطالب خارج‌از موضوع را پیداست استادی که تفاوت **مصدر** و اسم **مفعول** را در نیابد چگونه میتواند شعر مولانا را تفسیر کند . گذشتة از این وی باید میان کلمه‌های آزاد- آزمون‌وآسیب وآزاد کردن-آزمون کردن وآسیب کردن فرق میگذاشت وهریك را بامعانی وشواهد مربوط بآن جداگانه میآورد وروح حضرت مولانا را بااین‌تفسیر‌ها نمیازرد .

درصفحه ٦٨ **ذیل کلمه** «**آن**» پس‌از آوردن‌سه بیت‌از مثنوی‌مولانا بعنوان شاهد مثال درصفحه٦٩ سطر اول چنین‌آمده‌است .

«درمثنوی این کلمه‌علاوه برمعنی «**فوق‌الذکر**» بمعنی‌لطیفه‌ای‌نیز آمده‌است که **بدون او** جان‌انسانی تحقق‌پذیر نیست ...»

دراین‌عبارت بطوریکه قبلانیز تذکر داده‌شد هرگاه مؤلف بخواهد

چند سطری بدون نقل عبارات دیگران از خود بنویسد نمیتواند جملات صحیح و بدون‌اشتباه روی کاغذ بیاورد گذشته ازاینکه کلمه «فوق‌الذکر» غلط است اساساً درنثر امروز بکار بردن چنین کلماتی دور ازروش ساده نویسی‌است علاوه براین‌مؤلف ابداً توجهی بمعنای کلمه نکرده است و کورکورانه بدون‌اینکه‌اندك‌دقتی بکاربرد . درسطراول صفحه‌این کلمه‌را استخدام کرده‌است‌نویسنده اگرمیدانست که معنای این کلمه «بالای‌ذکر!» است . هرگز آنرا در سطر اول صفحه بکار نمیبرد . زیرا بالاتر وقبل از سطر اول صفحه سطر دیگری نیست بنا براین علاوه بر اینکه اصولا استعمال کلمه «فوق‌الذکر.» غلط‌است . لااقل آنرا درسطر نخست نمیآورد که‌ذکر آن از دو جهت بیمعنی باشد . این امر میرساند که وی علاوه بر بیمایگی ودرك‌نکردن کلمات وعبارات عربی برای نوشتن چنین کتاب مهمی صلاحیت ندارد .

ازطرف‌دیگر مؤلف بین‌ضمایریکه‌مرجعشان ذیروح‌یاغیرِذیروح‌است فرقی نمیگذارد .

اگرخواننده محترم درعبارت ذکرشده اندکی دقت کند درمییابد که درجمله «بدون **او** جان‌انسان‌تحقق پذیر نیست .» مرجع‌ضمیراو «لطیفه» است درصورتیکه درنثر امروز مرجع‌ضمیر «او» شخص است نه‌چیز حال ما داخل این‌مقوله نمیشویم که‌اصل جمله نا مفهوم است و بهیچوجه مقصود مؤلف درك میشود .

ثانیاً معلوم نیست «بمعنی‌لطیفه‌ای» بچه منظور آورده شده است . آیا مراد مؤلف «معنی‌لطیف است» یااینکه میخواسته بگوید معنی‌آن «مضحك یاسخن‌لطیف» است سپس‌مینویسد: «درحقیقت (آن)تنهاممیز بین روح‌انسانی وحیوانی است.» وچون جمله نامفهوم است باید گفت «**المعنی فی‌بطن المؤلف الدکتور !**»

درصفحه ۷٤ کلمه‌های «**آن‌غمناك**» رابا علامت اختصاری «فا-م» یعنی «فارسی ومجاز» تشخیص‌داده مینویسد : «آنکه پیوسته در غم بسر برد .» وسپس ازقول نیکلسن مستشرق انگلیسی «**آن‌غمناك**» را بمعنی تجلی روح کاملی که درجهان‌مادی بعلت عدم‌تجانس همیشه غمزده‌ومبتلااست»

نقل کرده واین شعر مولانا را

گوش‌را اکنون‌زغفلت پاك‌کن　　　استماع هجـر آن غمناك کن

شاهدآورده است .

معلوم نیست‌مؤلف چگونه واز کجا تعبیر نیکلسن‌را براین شعر تطبیق کرده است . زیرا شعرماقبل‌آن درمثنوی چنین است :

گوش کن‌اکنون حدیث خواجه را　　　کوسوی ده چون شد ودید اوجزا

گوش‌را اکنون ز غفلت پاك کن　　　استماع هجر آن غمنـاك کـن

تا چهـا دیـد از بـلا و از عنا　　　در ره ده چون شد از شهر اوجدا

که‌از حکایت«دعوت کردن‌روستایی شهری‌را به ده»نقل‌شده است بطوریکه ملاحظه‌میشود دراینجا «آن»«**اسم‌اشاره**» وغمناك «**مشارالیه**»ومنظور اشاره به «خواجه» دربیت ماقبل است . و هیچ **مجاز** و**کنایه‌ای** وجود ندارد؛ وهردو کلمه به‌معنی حقیقی خوداستعمال شده‌اند .

متأسفانه کتاب نیکلسن در دسترس‌مانبود که ترجمه مؤلف را بامتن مقابله کنیم ولی مسلم است دراینجا معنی عرفانی واصطلاحی راکه مؤلف ازوی‌نقل کرده بهیچوجه باشاهد تطبیق نمیکند ومسلما مترجم‌دچار اشتباه بزرگی‌شده‌است زیرا کسی که غم‌را فارسی بداند و«آن»راکه اسم‌اشاره است‌با«**غمناك**» کلمه **مرکب**‌فارسی تشخیص‌دهد وبخیال بافی‌عجیب‌بردازد هرگز نمیتواند تحقیقات نیکلسن‌رادرك‌کند وآنها رامناسب مقام بیاورد برفرض‌که نیکلسن یاهرعلامه متبحری هم درمورد چنین شاهد روشنی‌باین گونه تحقیقات بی‌اساس‌بپردازد . بایستی‌خواننده بعقل خود رجوع‌کند و مطالب رابصورت صحیح بااشعارمنطبق‌سازد . نه‌اینکه هرکس هرچه گفت بعنوان «وحی‌منزل» ذکرنمود .

درصفحه۷۵ برای‌معنی کردن«**آواز**» چنین‌مینویسد «بانك‌موزونی وزیروبم داری‌که ازگلوی انسان‌ویاسیم سازها ویانای وامثال‌آن‌برآید- نغمه - آهنگ.»

اگر دراین عبارت ازنظرانشای صحیح فارسی توجه شود . چندین اشتباه ملاحظه‌خواهد شد .

۱ - **حرف «یا»** درکلمه «موزونی زائد است زیرا هنر ایجاز و

فن فصاحت سخن ایجاب میکند که «یا»ی موزونی بقرینه «یا» در «زیرو بم دازی» حذف شود تا جمله بدین صورت در آید «بانك، وزون و زیرو بم داری.»

٢ ـ **حذف حرف «از»** از اول کلمه «سیم» آنچنان نابجاست و بمطلب خلل وارد کرده است که خواننده چنین استنباط میکند که «سیم» هم گلو دارد پیداست که چنین حذف نـا مربوطی غلط فاحشی است و صحیح جمله چنین است : «از گلوی انسان و یا از سیم ...»

٣ ـ ازلحاظ مفرد و جمع ضمیر باید با مرجع خود مطابقت داشته باشد . دراینجا مفرد آوردن ضمیر اشاره «آن» پس از «وامثال آن بر آید.» لغزشی بارز است . زیرا چون مرجع آن جمع است باید حتما ضمیر نیز جمع باشد. و بجای «آن» ضمیر «آنها» بکاررود .

رابعاً ـ در نثر امروز «آواز» صدایی است که از گلوی اشخاص خارج شود. البته در نثر متقدمین گاهی صدای طبل را «آواز طبل» میخواندند لیکن امروزه این رویه بهیچوجه قابل اعتنا نیست . دراینجا هم اگر خواننده دقت کند بسهولت درمییابد که چون مؤلف خواسته برخلاف روش خود عبارتی از خود بنویسید سراپا غلط از آب در آمده است .

درصفحه ٧٧ ذیل **کلمه «آویختن»** چنین ضبط است «فا . آویزان کردن سرنگون کردن ـ معلق .»

١ ـ **کلمه معلق که اسم مفعول است** چگونه با آویختن که مصدر است مرادف ذکر گردیده مؤلف شعرزیر را ازمثنوی بعنوان شاهد مدعای خود نوشته است .

شحنه گاهش لطف گوید چون شکر که **بر آویزد** کند هـرچه بتر

٢ ـ در اینجا «**بر آویزد**» شامل هیچیك از معنی های ذکر شده در برابر آویختن نیست ظاهـراً در شعر مولانا «**بر آویزد**» مرادف با «گلاویز شود» و «مشاجره کند» است ومؤلف بجای آنکه معنی مناسب را انتخاب کند چند کلمه غیروارد را ردیف آورده است .

٣ ـ گذشته ازاین مؤلف شاهدی هم از «راحة الصدور» نقل کرده که عبارت آن چنین است «جزای ایشان آنست که کشان بکشند یا بیاویزند یادست و پاهاشان مخالف ببرند .»

دراین عبارت‌هم «بیاویزند» معنی «بدار زدن» میدهد نه آویزان کردن بطور مطلق بدون قید کردن معنی مجازی آن . این کلمه ترجمه «لاصلبنکم» میباشد که ماخوذ ازآیه ۷٤ سوره مبارکه طه» بدین شرح **«فلاقطعن ایدیکم وارجلکم من خلاف ولاصلبنکم فی جذوع النخل»** میباشد .

اگر مؤلف اندکی دقت میکرد وبخود زحمت مراجعه بکتب احادیث وتفاسیرقرآن را میداد . مرتکب چنین اشتباهات نابخشودنی نمیشد وروح حضرت مولانا راازین تعبیرات آزرده نمیساخت .

درصفحه ۷٦ درمقابل کلمه «**آوه**»

۱ ـ مؤلف برخلاف ادعای خود نوع کلمه راتعیین نکرده‌است .

۲ ـ مرادف معروف کلمه «آوه» که «آوخ» است ذکر نگردیده‌است.

ازاین گذشته مؤلف برای این کلمه ساده چهار بیت از مثنوی شاهد آورده که ذکر یکی ازآنها کافی بنظرمیرسد . در حالیکه اغلب در معنی کردن لغات مشکل ویا درآوردن شاهد مثال از مثنوی حتی از ذکر یك شعر هم غفلت ورزیده‌است. همچنین در **الهام** صفحه ۲٦۷ ـ **والیاس** صفحه ۲٦۸ .

درصفحه ۷۹ : کلمه «**پاره‌ها**» که‌جمع پاره میباشد «پارها» ضبط شده است . در صورتیکه حذف «ها» در جمع جایز نیست و باید بصورت «پاره‌ها» قید شود .

درصفحه ۸۰ ـ ذیل کلمه «**آهنج**» شرح مفصلی درباره معنی آهنج از «**سبك‌شناسی**» مرحوم ملك‌الشعرای بهار نقل شده لیکن در ابیاتیکه بعنوان شاهد مثال ازمثنوی آورده شده‌است «آهنج» تنها و بمعنای کلمه وجود ندارد بلکه در دوشعر مورد استشهاد که بشرح‌زیرند :

ایدریغا که دوا در رنجتان	گشت‌زهر قهر **جان‌اهنجتان**
که‌نه‌حبس بادوقولنجه کند	چهار میخ **معده اهنجت** کند

دریکی «**جان‌آهنج**» ودردیگری «**معده‌آهنج**» آمده ودرعین حال‌موضوع را به‌جان اهنج ومعده اهنج رجوع داده است . در حالیکه حق این بودجمله این‌شروح وتوضیحات ونقل اقوال ازسبك‌شناسی درجای خود یعنی درحرف (ج : جان‌اهنج) ودرحرف (م : معده‌آهنج) ذکر میشد نه‌در

ذیل کلمه آهنج زیرا این رویه خلاف سبك فرهنگ نویسی است .

در صفحه ۸۳ ـ ذیل « آیس » مینویسد « عر . نومید شونده ، ناامید .» وبلافاصله درصفحه بعد کلمه «آیسان» راکه مرکب از «آیس» + «آن» که علامت جمع فارسی است بعنوان لغت مستقل باذکر علامت «عر = عربی» مینویسد . بدیهی است که این رویه برخلاف شیوه فرهنگ نویسان است مگر درموردیکه مؤلف بخواهد «مجلداتی ضخم !» از تألیف خود بوجود آورد.

در اینجا کافی بود شواهدی راکه درآنها « آیسان » بکار برده شده است درذیل همان «آیس» بیاورد و(ان) علامت جمع فارسی را جزء کلمه عربی ذکر نکند و در جلو آن (عر) ننویسد و اگر بنامیبود مؤلف هر کلمه عربی راکه درفارسی باخر آنها علامت جمع یاضمیر یا ((پساوند)) ملحق شده ازقبیل (مقدمان) ، (مومنان) وصدها کلمه دیگر بعنوان لغت مستقلی بیاورد آنوقت تألیف مورد نظر از «ضخم!» هم بالاتر میرفت وبزعم مؤلف که صفت تفضیلی رابا صیغه مبالغه تشخیص نداده است باید کلمه « اضخم ! » (بدیهی است که این کلمه افعل تفضیل است اما مؤلف آنرا صیغه مبالغه میداند وما برای رعایت حال ایشان آنرا صیغه مبالغه میخوانیم) نه صفت تفضیلی «ضخم!» را بکار میبرد چنانکه درباره «انستان» که مرکب از کلمه (انس + تان ضمیر فارسی) است نیز همین اشتباه رامرتکب شده وآنرا لغت مستقل و(عر = عربی) ذکر کرده است .

در صفحه ۹۴ سطر ۱۴ ذیل کلمات «ابجدواهوز» حدیث «**ویل لمن جهل من تفسیر الابجد**» راچنین معنی کرده است . «افسوس برآنکسی که تفسیر ابجد نداند .»

درحالیکه اگر بهمان تفسیر ابوالفتوح رازی مراجعه میشد معنی اصلی ((ویل)) که همان «وای» است بدست میآمد . واین کلمه هنگام سختی عذاب و بدبختی ومصیبت زدگی نیز استعمال شده است درتفسیر ابوالفتوح رازی آمده است که **ابوسعید خدری** که یکی ازصحابه است ازحضرت ختمی مرتب روایت میکند که «ویل» نام وادیست دردوزخ که چون کافرانرا دروی افکنند

چهل سال میروند هنوز بقعر نرسیده باشند.»(۱)

درصفحه ۱۰۵ سطر آخر ذیل **کلمه اتقوا** چنین ضبط است.

«بکسر اول - بپرهیزید».

درحالیکه ذکرحرکت همزه در کلمه کافی نیست. دراینجا اگرمانند بعضی ازلغات اسمی ازحرکات برده نمیشد چندان قابل بحث نبود. لیکن درصورت ذکرحرکت حرف اول، آوردن حرکات بقیه حروف ضروراست یعنی پس‌ازگفتن بکسر اول لازمست (بفتح دوم وتشدیدآن وضم سوم)نیز قید میشد زیرا مثلا اگرحرکت‌قاف بافتحه خوانده شودفعل «اتقوا» بدل بجمع مذکر حاضرازفعل ماضی میشد ومعنای کلمه بکلی تغییر مییافت.

بنابراین دراینگونه موارد ذکرحرکات تمام حروف لازم میباشد.

همچنین حرکات کلمه **اتقیا** درصفحه ۱۰۶ کاملا ذکر نشده وحق این بود که (فتح اول وسکون دوم وکسرسوم) تماماً ذکرمیشد.

درصفحه۱۰۹ **ذیل کلمه«اجتهاد»** مولف‌چنین آورده است:

«بکسراول- کوشش- کوشیدن- راه صواب‌جستن. در اصطلاح فقها عبارتست ازاستنباط‌مسائل شرعیه بقیاس از کلام‌الله‌وحدیث‌واجماع بشرایطی که در کتب اصول مسطور است. چنانچه واقعیت **کماحقه** ازمحاورات‌لسان عرب وعلم‌صرف ونحووشان نزول ایات‌وعلم‌حدیث داشته باشد- استادی.»

از توجه بعبارات بالابرمیآیدکه مولف‌چون اطلاعی ازمراتب‌اجتهـ

---

(۱) **عبدالله‌عباس** گفت ویل کنایت است از«سختی عذاب.»

ابن کیسان گفت‌ویل کلمتی است که هر مصیبت زده بگوید. چنانکه میگوید « **ویله - ویل‌له ویح‌له - ویت‌له - ویس‌له**.» ودر قرآن آمده‌است که:

ویل للذین یکتبون‌الکتاب بایدیهم ویل‌لهم مماکسبت‌ایدیهم وویل لهم‌ممایکسبون. دراینجا ویل معنی تهدید بعذاب وشدت وسختی آنرا میرساند بنابراین باید گفت « وای بر کسانیکه با دست خود کتاب مینویسند..» وبطوریکه ملاحظه میشود درجمله قبلی و همچنین درآیات مذکور ویل بمعنی افسوس‌نیامده است زیرا استعمال کلمه افسوس هنگام تحسراست ودرعربی آنرا **اسفا**. گویند.

نداشته ونتوانسته است مانند همیشه از کتب اصول عامه وخاصه مواردلازم را استخراج کندو بشکل صحیح آن رادر کتاب خود بیاورد تصور کرده‌است فقها **بقیاس از کلام‌الله-حدیث واجماع** استنباط احکام مینمایند. در صورتیکه چنین نظری خطای محض است زیرا اصول استنباط احکام برای مجتهد بقول عامه‌ازچهار اصل

«**قرآن-سنت-اجماع-قیاس**» بدست میآید .

ودر نزدخاصه استنباط احکام از**قرآن-سنت-اجماع وعقل** حاصل میشودو استنباط احکام شرعی از طریق قیاس درنزد خاصه حرام‌وممنوعست.(۱)

---

(۱) مولف درذیل کلمه اجتهاد مواردی‌راذکر نموده که مقدمه فقاهت واجتهاد است، زیرا طالب علم‌وکسیکه بخواهد بدرجه اجتهاد برسد باید مراتب‌زیررا بداند :

۱- علم ادب که خوددو نوعست نفسی‌وکسبی. لیکن چون نفسی از بحث ماخارجست از ذکر آن خودداری میکنیم

درتقسیم‌ادب کسبی بین ادبا ودانشمندان اختلافست

«**ابن‌انباری**» که ازعلمای بزرگ ادبست. ادب کسبی‌را به‌هشت قسم و«علامه جرجانی» آنرا به‌دوازده‌قسم تقسیم کرده است ومیگوید علم‌ادب را اصول وفروعی است هرگاه اصول ادب درمفردات‌ازحیث جواهرومواد وهیئت بحث کندآنرا علم‌لغت گویند ،

برطبق نظر«**ابن‌انباری**»هشت قسمت‌ادب کسبی عبارتند از:

لغت-صرف-اشتقاق-نحو-معانی-بیان-عروض‌وقافیه علامه جرجانی‌چهار مبحث باین هشت قسم اضافه میکند که عبارتند از:

خط-قرض‌الشعر-انشاء-محاضرات

البته‌چون نمیخواهیم سخن بدرازابکشد ازتشریح اقسام دوازده گانه علم ادب کسبی خودداری میگردد

۲- مواد دیگری راکه طالب علم برای رسیدن بدرجه اجتهاد از دانستن آنها ناگزیر است - دانستن احادیث وسایر موادیست که در کتب فقه مندرج است

معلوم نیست اشتباه فاحش مذکور درذیل کلمه اجتهاد از ناحیه خود

حال گذشته ازاین توضیحات همانطورکه قبلا نیز بدان اشاره‌شد اشعاری‌راکه مؤلف بعنوان شاهد از مثنوی ذکرمیکند با مفهوم‌لغت مورد نظر مطابقت ندارد، مثلا در مورد «**اجتهاد**» ابیات مورد استناد بشرح زیر ازمثنوی نقل شده

کودکان مکتبی از اوستاد   رنج دیدند از ملال و اجتهاد

همچنین

اجتهاد گرم ناکرده که تا   دل شود صافی و بیند ماجرا

کلمه«اجتهاد» درهیچیك از ابیات معنی اصطلاحی راکه مؤلف از عهده تفسیر آن برنیامده است نمیدهدبلکه دربیت اولی‌ودومی اجتهادبمعنی کوشش و جدیت بکار رفته‌است . اینك باید ازمؤلف سؤال کرد که چرا بمعنای کلمهٔ اجتهاد در ابیات اکتفا نشده است و چه لزومی داشت که از معنی اصطلاحی کلمه آنهم بغلط گفتگو بمیان آید

خواننده بخوبی در میابدکه مولف‌با تعبیراتیکه ذیل «**اجتهاد**» نموده است گذشته از رسوایی خود « باستادی » نیز تهمت بیسوادی زده است .

علاوه بر توضیحاتی که داده شد درهمین‌عبارات کوتاه چند اشتباه موجود است :

بقیه پاورقی از صفحه قبل

مولف است ویا ازطرف« **استادی** » که‌درآخرعبارت دیده میشود. بدیهی است نکاتی که بآن اشاره شد بسیار ساده وپیش پا افتاده است که‌حتی مبتدیان‌درس‌فقه‌وعلوم‌دینی‌از آن آگاهند، تصورمیرود که« **استادی** »اززمره استادانی است که‌مؤلف نام آنان‌را در مقدمه کتاب‌آورده است، اگرچنین باشد بسیار باعث تأسف وتأثر است زیرانه فقط نویسنده مطلب راشخصاً درك نکرده ونتوانسته است بکتب اهل‌فن مراجعه کند، بلکه استادی رانیز بدنام کرده است. چه مسلمامندرجات متن کتاب ومطالب‌مخدوش آن‌میرساند که مؤلف‌مقصوداستادی رادرنیافته وخواسته‌است که‌نفهمیدن‌خودرا بحساب استادی بگذارد زیرا اگر کسی اندك توجهی بکتب فقهی داشته باشد بزودی استنباط میکندکه مؤلف جز مثله کردن گفته ها و تکرار عبارات دیگران وآوردن قسمت‌هایی از کتب فقه واحادیث‌لاعن **شعور** کار دیگری نکرده‌است

۱- بجای «**چنانکه**» مانند چند مورد دیگر «**چنانچه**» آورده است و گویا فرق میان این‌دو را نمیدانند.

۲- نوشتن کلمه «**واقعیت**» در اینجا بکلی بیمعنی و نا مفهوم است و خواننده مقصود مؤلف را از استعمال این کلمه درك نمیکند، تصور میرود که مؤلف «موشکاف!» پس از «**غور و استقصا!**» کلمه «واقعیت» را بجای اطلاع و آگاهی و یا احاطه استخدام کرده‌است.

۳- مؤلف بدلایلی که درصفحه[۱] **نه مقدمه**) ذکر کرده است «جمع آوری این لغات و اصطلاحات و توضیح و تفسیر آنها شاید **حاصل چندین سال زحمت شبانروزیست** که با**امعان نظر و دقت فراوان و توجه خاصی** همراه بوده است». **کماحقه** را بجای «کماهو حقه» استعمال نموده است

درصفحه ۱۱۲ ذیل «**اجل**» چنین آمده است: ۱- «بفتح اول و دوم بزرگتر- مهین- بزرگوار» این کلمه بتشدید لام است و شعری را که از مثنوی شاهد مثال آورده نیز موید اینست که کلمه با تشدید لام باید خوانده شود

گفت طالب را چنین باشد عمل　　　گفت آن ز آن فلان میر اجل

و از فعل «جل یجل» (بفتح اول و دوم و تشدید دوم) میباشد

درهمان صفحه در سطر ۱۲ در معنای دوم کلمه «اجل» چنین ضبط شده است.

۲- «هنگام مرك- مرك- وقت ادای قرض و نهایت هر چیز»

در اینجا اجل بفتح اول و دوم و تخفیف لام است و از (اجل یاجل) به (فتح اول و دوم و سوم) آمده است

بنابراین دومعنی ذکر شده از دومصدر جداگانه (جل یجل) و (اجل- یاجل) میباشند و باید ذیل دو کلمه علیحده نوشته شوند. وچون مؤلف بمفهوم حقیقی لغتها وریشه آنها پی نبرده هردومعنی را از کلمه اول یعنی (فتح اول و دوم و تخفیف لام) دانسته است -

بدیهی است چنین شخصی مجاز نیست وحتما نباید در عبارات فارسی نفهمیده و نسنجیده لغات عربی را آنهم بغلط بکار بردو امیدوارم را «ارجوا!» بنویسد.

درصفحه ۱۱٦ ذیل کلمه «**احتراف**» - صاحب پیشه- پیشه وری» ضبط شده است

قید صاحب پیشه غلط است زیرا احتراف مصدر است وصاحب پیشه صفت و آوردن یکی بجای دیگری نارواست. بلکه صحیح آن«صاحب پیشه بودن»است و این از مواردیست که ثابت میکند مؤلف فرق میان«**صفت**» و(**مصدر**)را نمیداند.

درصفحه۱۱۹-ذیل کلمه«احکم» مینویسد:«بفتح اول صیغه مبالغه‌از حکم بمعنی حکم کننده‌ترین.»

دراینجا(**افعل التفضیل**)با(**صیغه‌مبالغه**) اشتباه شده است. و آقای گوهرین با چاپ کتاب بجای معرفی‌خود بعنوان یك‌دانشمند! سندآشکاری برعدم اطلاع‌خوداز مبادی‌علم صرف ونحو عربی ارائه داده‌وصیغه مبالغه‌را از افعل‌التفضیل بازنشناخته است‌زیرا همه‌میدانند که کلماتی بروزن افعل‌مانند افضل-اکمل‌احسن-اجمل-اظهر-اکبروغیره اسم‌تفضیل هستندنه‌صیغه‌مبالغه.

درصفحه۱۲٤مینویسد:«**اختیال**» گردن کشی کردن‌و تکبری کردن.»

دراینجا گردنکشی‌چون اسم مرکبست باید متصل نوشته شود ازاین گذشته بابودن یای مصدری درآخر کلمه آوردن مصدر«کردن»زائداست. همچنین«تکبری کردن» بجای تکبر یاتکبر کردن استعمال‌عجیب‌ونادرستی است. ظاهرامؤلف معانی مزبوررااز«فرهنك آنندراج»نقل کرده‌است.ولی اساساً چون وی‌برخلاف اسلوب صحیح تالیف درعصر حاضر منابع‌ومآخذ را درذیل‌هر کلمه یا درحاشیه‌کتاب نقل‌نکرده است بازهم مسئولیت صحت وسقم کلمات برعهده‌نقل کننده‌است که برخلاف‌ادعای‌کاذب‌خود«موشکافی!» نکرده ومنابع درست را از نا درست بازنشناخته است. پیداست که‌مهمترین خصوصیت بارز تألیف درهررشته‌این است که‌نویسنده درآن بصیرت کامـل داشته باشد ومانند نقاد ماهری بتواند سره رااز ناسره تشخیص دهدوقوه استنباط صحیح واحاطه‌کامل بر موضوع داشته باشد تا بتواند مواد لازم‌و درست رااز مجموع مآخذ انتخاب کند وهریك رابا تناسب‌کامل درجای‌خود بکاربرد نه‌اینکه هر کلمه را خواه صحیح وخواه غلط درهرجابیابد بمنظور تهیهٔ«تالیفی‌ضخم!» بی‌دراك و تشخیص‌درست جابزنند.

درصفحه۱۳۲ **ذیل«ادند»مینویسد:**«بفتح اول‌شکل دیگر کلمهٔاند که در فارسی علامت عدد مبهم است مانند بضع‌عربی که باعداد میان دوتا

نه اطلاق میشود .»

۱ـ ذکر کلمه «علامت» نابجاست زیرا درهمه کتب‌دستور«اند» وچندو مانند اینهارا عدد مبهم آورده‌اند نه«علامت عدد» .

۲ـ تفسیر« میان‌دوتانه » صحیح نیست زیرا صاحب بـرهان قاطع مینویسد : (وشمار مجهول هم هست ازسه‌تا نه و آنرا بعربی نیف و بضع خوانند.) .

اینهم دلیل‌دیگریست براینکه مؤلف درآخر مقدمه نام یکصدوبیست تالیف راذکر کرده بی آنکه بآنها مراجعه کند، وحتی معنی‌صحیح لغات را ازبرهان قاطع که دردسترس همگانست بجوید ومعلوم نیست نویسنده‌چنین اغلاطی رااز کدام‌منبع نقل کرده‌است .

درصفحه۱۳۵ «**اذلال**»را چنین‌تفسیر کرده است:« بکسر اول‌وسکون ذال‌ـ خوار کردن بعد ازعزت‌ـ خوار پنداشن .»

گذشته‌ازاینکه تفسیرمؤلف‌دراینجاازیك‌لغت‌سادهٔعربی گواه بارزی بر تکذیب ادعاهای واهی وی در مقدمه میباشد، معنی ناصحیحی راکه آورده است بحدی بی‌پایه میباشد که اعتماد هر خواننده را از همهٔ نوشته‌های او سلب‌میکند وعدم‌امانت وی‌را درچنین کار بزرگی بثبوت میرساند

مؤلف خواسته است **کلمه**«**اذلال**»را دراین‌شعر معنی کند .

گفت بعدازعزاین اذلال چیست   گفت‌این‌دارست‌اینت‌داوریست.

اما بجای اینکه مانند هرلغت‌نویس امین و بصیری بکتب مراجعه کند. چون‌مشاهده‌نموده که کلمه«اذلال»درشعر بعداز عزآمده‌است، ازپیش خود نوشته است :

«خوار کردن بعد از عزت » درصورتیکه هیـچ لغت نویسی مصدر اذلال را بمعنی«خوار کردن بعد از عزت» نیاورده واگر بهمان معنی دوم «خوار کردن» اکتفا میکرد خودرا چنین رسوا نمیساخت وجانب امانت‌را هم از دست نمیداد. اما غرور نابجا واتکاء بمقام دکتری و بدست آوردن کرسی استادی ادبیات، او راچنان برانگیخته است که نسبت بصحت‌مطالب بی‌اعتنا باشد وباستنباط‌های ابلهانه‌وحدسهای غلط دست یازد وتالیف خود را بمجموعه‌ای مبدل سازد که‌مطالب‌مستند وصحیح درآن مصداق سیمرغو

کیمیارا پیدا کرده است.

چنانکه مشاهده میشود معنای جعلی مؤلف در این مورد در هیچ کتاب لغتی یافت نمیشود(۱)

درصفحه۱٦٩ **ذیل کلمه اژدرها**ـ«مار بزرك ـ ثعبان ـ ماری عظیم و بزرك ودهان فراخ باز گشاده ـ این کلمه مفرد است نه جمع.»

۱ـ اساساً بهیچوجه لازم نبود، گفته شود اژدرها مفرداست نه جمع زیرا هیچکس های جزء کلمه را باهای جمع اشتباه نمیکند بخصوص در کلمه معروف اژدرها یا اژدها.

۲ـ ذکر عبارت«دهان فراخ باز گشاده» مورد لزوم نیست مگر اینکه فرض کنیم که اژدها همیشه دهان گشاده دارد حتی هنگام خواب ـ شاید این عبارات برای پر کردن کتاب و«ضخیم!» کردن آن مورد احتیاج مؤلف است.

۳ـ مؤلف بدو بیت زیر از مثنوی مولانا استشهاد نموده است :

«نفست اژدرهاست او کی مرده است   از غم و بی آلتی افسرده است»

«نفس اژدرهاست با صد زور و فن   روی شیخ اورا زمرد دیده کن»

دراین دو بیت که مورد استناد مؤلف است، اژدرها یا اژدها بمعنی مجازی استعمال شده نه بمعنای حقیقی همچنین در آخر صفحه بیت زیر را نیز ازخاقانی

---

(۱)ـ اگر مؤلف لااقل بکتاب«**المنجد**» مراجعه میکرد درمیافت که درذیل مصدر اذلال این معانی آمده است:

۱ـ **اذله، صیره یذل**» که معنی مصدری آن بفارسی «کسی را خوار کردن»است

۲ـ **وجده ذلیلا** «کسی را خوار یافت ». که مصدر آن خوار یافتن می شود .

۳ـ **اذل الرجل: استحق ان یذل**. «سزاوار خوارشدن گردید» باتوجه بمعانی مزبور دیده میشود قید«بعد ازعزت»را که مؤلف جعل کرده نه تنها در **المنجد** نیست بلکه در هیچ کتاب لغتی نمیتوان بچنین استنباط مجعولی دست یافت . واین خود بزرگترین دلیل بر کج ذوقی و خیانت در امانت و بی اعتنایی وی بصحت تفسیر و تعبیر ازلغات مثنوی مولاناست که بی تردید دانشجویان بیگناه را مانندخود بسوی گمراهی و بیسوادی سوق میدهد .

شاهد آورده است .

اژدها بین حلقه گشته خفته زیر دامنم

زان بجنبم ترسم آگه گردد اژدرهای من(۱)

در صفحه ۱۷۰ مجدداً «اژدها ـ مار بزرك» را بمعنی حقیقی بکار برده است:

نزد موسی نام چوبش بدعصا نزد خالق بود نامش اژدها

دراین صورت بهتر بود که مؤلف هردو کلمه اژدها واژدرهارا برای جلوگیری از تشکیل شدن کتاب «ضخم!». ذیل يك لغت میآورد .

درصفحه ۱۸۲ـ چنین مینویسد: «استعاذت» ـ «ع ر.ق بکسر اول پناه گرفتن ـ پناه بردن ماخوذ از آیه شریفه **قل اعوذ برب الفلق**».

مؤلف هنوز نمیداند درباب (استفعال) معنی فعل تغییر مییابد. در این صورت (پناه بردن و پناه گرفتن) درباب استفعال (پناه جستن) میگردد

ثانیاً ـ چگونه (استعاذت) ماخوذ از (**اعوذ**) است در حالیکه درقرآن مجید آیه (**فاذاقرات القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم.**) نیز موجود است ومناسب این بود که نوشته میشد (استعاذت) اشاره بایه مذکور است .

اساساً در تفاسیر قرآن کلمه (استعاذت) مبحث بزرك وعلیحده ایست که

---

(۱)ـ چنانکه ملاحظه میشود در مصراع دوم از بیت اول مثنوی در متن کتاب پس ازغم (واو) نوشته شده که زائد میباشد

همچنین در بیت خاقانی بجای نجنبم بجنبم نوشته شده بی آنکه درغلط نامه «کامل ومستوفی!» آنرا تصحیح نماید .

دربیت خاقانی که مورد استناد وبرای تایید کلمه اژدرها در دو بیت مثنوی آورده شده است، اژدرها بمعنای مجازی و بجای زنجیر ذکر شده است این قصیده که شامل ٦٢ بیت است درحبس شروانشاه در قلعه شابران سروده شده ومطلع آن اینست :

صبحدم چون کله بندد آه دود آسای من

چون شفق بر خون نشیند چشم شب پیمای من

وبیت هفتم قصیده همان شعر مورد استشهاد مؤلف است :

چنانکه ملاحظه میشود دراین بیت خاقانی اژدها بمعنای مجازی بجای زنجیر بکار برده شده است .

مورد نظر خوانندگان قرآن مجید میباشد . و ابوالفتوح رازی یك فصل ازکتاب خود را برای استعاذت واحادیث مختلف مربوط بدان اختصاص داده است .

همچنین مؤلف درصفحه ۳۲۷ ذیل کلمه (**اعوذ**) چنین نوشته است (پناه میگیرم . پناه میبرم دربیت زیرماخوذاست از (**اعوذ بالله من الشیطان-الرجیم.**»

بطوریکه ملاحظه میشود، مؤلف هم «استعاذت» وهم کلمه «**اعوذ**» را یکی دانسته و برای هر دو کلمه معنی «پناه بردن» راآورده است،

درصورتیکه اگر بصفحات ۱۵و۱٦ جلد اول تفسیر ابوالفتوح مراجعه میکردفرق میان این دو کلمه را درمییافت که (**عوذ عیاذ**) بمعنی پناه دادن. و (استعاذت.) بمعنی (پناه جستن) میباشد.

درصفحه ۱۹۹ ذیل «**اشتلم**» آمده است. « بضم اول و ثالث» درصورتیکه ذکرحرکت حرف دوم یعنی (ضم دوم یا ضم تا) نیز ضروری است زیراچون این کلمه بگوش همه خوانندگان آشنا نیست ممکن است حرف دویم را بصورت (فتح وضم و کسر) خوانند واین خود خلاف منظور میباشد.

گذشته از این مولف مینویسد، دربیت زیر :

کردی خرکی بکعبه گم کرد　　　　درکعبه دوید واشتلم کرد

اشتلم بمعنی «**لاف پهلوانی زدن آمده است.**» . این بیت متعلق به (**نظامی کنجوی**) است

ودرآن «اشتلم» بمعنی (درشتی و تندی) بیان شده است .

از طرفی کسانیکه برای زیارت خانه کعبه میروند هر چند که تندخو وغضبناك باشند درخانه خدا (لاف از پهلوانی) نخواهندزد اگرچه زیارت کننده مرد کردی باشد .

درصفحه ۱۸٦ - در ذیل کلمه **استنجا** ودر بیان معنی آن دو بیت معروف مولوی را ذکر کرده است :

آن یکی در وقت استنجا بگفت

گفت شخصی ورد خوب آورده‌ای
لیك سوراخ دعا گم کرده‌ای

مولف بیت بالارا اشاره بورد: «**اللهم ارحنی رائحة الجنه وارزقنی من نعیمها.**»

یعنی «خدایا مرا با بوی جنت جفت‌دار...» میداند.

اولا مولف محترم دو بیت از مثنوی ذکر مینماید و بعد مینویسد: «بیت زیر اشاره...» یعنی مانند همیشه جمع را از مفرد تشخیص نمیدهد. و بعد بجای معنی کردن حدیث میگوید «مرا با بوی جنت دار جفت.» یعنی یك مصراع بیت را میآورد. و بعوض بوی بهشت را بمشام من برسان «با بوی جنت دار جفت» را ذکر کرده است.

اصولا مولف بقدری از احادیث و روایات دینی بیگانه است که حتی مورد ذکر این دعا را نیاورده است

اینك اصل حدیث: برای برگزاری نماز پنجگانه درروز، نماز گزار قبلا بایستی وضو بگیرد، وضوساختن شامل چهار مرحله است ۱- شستن صورت ۲- شستن دو بازو ۳- مسح سر ٤- مسح پا.

این حدیث که ازیکی از ائمه نقل شده چنین است که هنگام شستن صورت، و بازو ومسح پا ومسح سر دعاهای توصیه شده خوانده گردد

۱- هنگام شستن صورت مستحب است گفته شود. **اللهم بیض وجهی یوم تسود فیه الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه».**

یعنی. پروردگارا روی مرا منورساز هنگامیکه صورتها سیاه میشود وصورت مرا سیاه مگردان وقتیکه روی نیکوکاران را سفید مینمایی. اشاره است بروز قیامت وهنگام رسیدگی بحساب ثواب و گناه.»

۲- وقت شستن بازوی راست. « **الهم اعطنی کتابی بیمینی و الخلد فی الجنان بیساری و حاسبنی حسابا یسیرا.** » خداوندا نامه عمل مرا بدست راست من عطا فرما.....

۳- هنگام شستن دست چپ. « **اللهم لاتجعل کتابی بشمالی ولا تجعلها مغلولة علی عنقی**

« پروردگارا نامه عمل مرا بدست چپم مسپار همچنین بگردنم مینداز.

٤- در مسح سر خواندن این دعا مستحب است. « **اللهم**

درصفحه ۱۹٦ ـ **درذیل اسناد** آورده است :«بکسر اول ـ تکیه دادن چیزی بچیزی ـ منسوب کردن حدیث بکسی و برداشتن سخن را بگوینده وی» و بشعر زیر استناد جسته است:

مبدعست او تابع استاد نیست　　　مسند و جمله ورا اسناد نیست

واضحست که منسوب کردن حدیثی بگوینده آن در علم حدیث بسیار متد اول است، لیکن مؤلف بهیچرو متوجه نشده است که حضرت مولانادر بیت مورد استشهاد صنعت «**مراعات النظیر**» را آورده است .زیرا کلمات **مسند ـ جمله ـ اسناد** را که هر سه از اصطلاحات علم نحواست در یکمصراع بکار برده وحتماً لازم بود که نویسنده بمعنی اصطلاحی کلمه در علم نحو

بقیه پاورقی ازصفحه ٤٦

غشني برحمتك وعفوك . »

« خداوندا مرا برحمت خود داخل نما وشامل عفو بگردان . »

۵ ـ هنگام مسح پا ـ « **اللهم ثبت قدمي علي الصراط** » . خدایا هنگام گذشتن ازروی پل صراط پای مرا محکم گردان . گویند که درروز رسیدگی بحساب ، آنهاییکه نیکوکارند نامه عمل را دردست راست خود نهگمیدارند و آنانکه بدکاروگناهکارند نامه عمل رابدست چپ یا بگردن دارند .اشاره بآیه اصحاب شمال واصحاب یمین است ضمناً هنگام وضوساختن در موقع شستن صورت مستحب مؤکداست که بمنظوراستشمام آب دربینی نمایند واین دعا را نیز بخوانند .

« **اللهم ارحني رائحة الجنة ..** » یا اینکه بجای آن این ورد خوانده شود « **اللهم اجعلني ممن يشم رائحة الجنة .** » .

مولف علاوه براینکه ذکری ازشان نزول ورددرشعرمورد استشهاد نیاورده . ازنوشتن بقیه ادعیه هنگام وضوساختن نیزصرفنظر نموده است .

بنا بر این اگر ادعا های مؤلف در مراجعه بکتب احادیث و فقه صحیح بود ویا بکتاب دعاهای متداول که مورداستفاده عامه است ، نگاهی میکرد هم این ادعیه و هم شأن نزول آنهارا میبافت. بطوریکه بعداً اشاره خواهیم کرد مؤلف بخلاف سبك فرهنگ نویسان لغت ساده وغیرمشکل را در کتاب معنی کرده لیکن هروقت به لغات مشکل ویا احادیث برخورد میکند ، از ذکرمعانی حقیقی که مورد استناد شعراست ، روگردان میشود . معلوم نیست تکلیف شاگردان چنین استادی که ناگزیر بخریدن اینکتاب هستند چیست. زیرا چیزیکه خود در نیافته چگونه ممکن است بدیگران بیاموزند

که خود نفهمیده اشاره میکرد . گذشته از اینکه کلمات مزبور در علم معانی نیز مصطلح است برای شخص «موشکافی!» چون القای گوهرین که «**کتاب تعبیرات لغات مثنوی**» نتیجه دوازده سال زحمت اوست لازم بود که در این بحث وارد میشد و کتاب را از خشکی و بیروحی در میآورد و صورت زیبا و دل انگیزی بآن میبخشید ، و بجای آوردن لغات عادی و پیش پا افتاده که در هر کتاب فرهنگی یافت میشود بکیفیت میپرداخت ، و با ایجاد «کتبی ضخم!» بی آنکه بمعانی آن پی برد خود را مشمول مفهوم آیه پنجم سوره مبارکه جمعه نمیساخت (**مثل الذین حملوا التوریه ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا...**)

معمولاً مؤلف در بیشتر موارد علاوه بر نقل معانی مناسب مقام بقصد ایجاد تألیفی «ضخم!» کلیه معانی کلمه را از فرهنگهای عربی بفارسی یا کتب لغت زبان فارسی عیناً آورده است ولی متاسفانه در موارد خاص دیگری که ذکر همه معانی ممکن بود به تفسیر صحیح کلمه کمك کند از آوردن آنها غفلت ورزیده است ، زیرا معانی مزبور را در فرهنگهای معمولی عربی بفارسی نظیر آنندراج نیافته و چون خود قادر نبوده است اینگونه لغات را از کتب فرهنگ عربی بعربی مانند **المنجد** و قاموس و غیره پیدا کند ازاینرو به نقل همان معانی پیش پاافتاده اکتفا کرده است.

مثلا درذیل کلمه «**اشتباه**» **صفحه ۱۹۷** مینویسد« عر- بکسر اول باز نشناختن باز ندانستن - نیکلسن در بیت زیر بمعنی تفرقه مقابل جمع گرفته است.»

جمع باید کرد اجزاء را بعشق تاشوی خوش چون سمرقند و دمشق

جو جوی چون جمع کردی ز اشتباه پس توان زد بر توسکه پادشاه

مؤلف در اینجا بنقل همین دو بیت اکتفا کرده و از دیگر اشعار مولانا که کلمه اشتباه در آنها مفاهیم دیگری داشته خود داری کرده است. در صورتیکه شایسته بود علاوه برمعانی مذکور ابیات دیگر مولانا را نیز که دارای معانی زیر میباشد ذکر میکرد .

۱-مشابهت دوچیز بیکدیگر (ازالمنجد)

اشتباهی هست لفظی در میان لیك خود کو آسمان کو ریسمان

۲ - شك و تردید درصحت امری (ازالنجد)

اشتباهی و گمانی در درون　　رحمت حق است بهر رهنمون

مؤلف باوجودیکه درمقدمه کتاب بفرهنگهای دیگران تاخته و آنها را دارای« نقایص بیشمار» و «فاقد شرح و توضیحات لازم.»قلمداد کرده و فرهنگ خودرا« فاقد آن سهو و نسیانها وسهل انگاریها »شمرده است . خود مرتکب اشتباهات بیشتری شده وحتی درتفسیر لغات ساده و متداولی نظیر «اشتباه» مسامحه کرده و از نقل معانی و ابیات مناسب خودداری نموده . است،

در صفحه ۲۰۰ ذیل « **اشراق**» بیت زیر بعنوان شاهدآمده است

زمهریر ار پر کند آفاق را　　چه غم آن خورشید **با اشراق**را

مؤلف بجای اینکه شعری مناسب اشراق بیاورد . شعر بالا راذکر کرده است . اما در اینجا کلمه «با اشراق »که مراد مولاناست باکلمه «اشراق»تفاوت بسیار دارد .

حق این بود که مؤلف ترکیب «بااشراق» را توضیح میداد اساسأدر بیت بالادریافتن معنی « بااشراق »ممکن است برای خواننده قدری دشوار باشد . بخصوص از نظر اینکه این ترکیب ذیل اشراق آمده است.

البته ما فرض میکنیم که مؤلف « موشکاف !» همانطور که تا بحال کلیه لغات را «موشکافی! » کرده وبخیال خود از نظر صرف و نحو و دستور زبان فارسی و معانی و بیان در حافظه همه چیز را تفسیر کرده است بی آنکه بخود زحمت روی کاغذ آوردن معانی لغات را بدهد.

واضحست که ترکیب «بااشراق» صفت مرکب و بمعنی « تابنده» میباشد . و باکلمه اشراق که مصدر باب افعال است تفاوت بسیار دارد.

در صفحه **۲۰۴ ذیل کلمه « اشکال** » شعر مورد استشهاد را چنین آورده است

خاطر آرد بس شکال اینجا ولیك　　بسکلد اشکال را دستور نیك

بطوریکه ملاحظه میشود کلمه « **بگسلد** . » در اول مصراع دوم شعر « **بسکلد**. » ضبط شده است و در غلطنامه «کامل و مستوفی ! » نیز تصحیح نگردیده است.

بدیهی است چنین اشتباهی مسلما خواننده را بیش از پیش گمراه میکند

مگر آنکه بخود زحمت بدهد و بمثنوی مراجعه نماید.

در صفحه ۲۰۶ ذیل «**اصبعین**» چنین ضبط است: «بکسر اول... **از دو صفات** جمال و جلال حقتعالی.»

در اینجا همانطور که قبلا نیز اشاره شد هم اصل لغت و هم جمع آنرا بعنوان لغت مستقل آورده است. گذشته از این مؤلف «دانشمند! و ادیب!» عدد را با معدود مطابقه داده یعنی بجای «دو صفت.»

«دو صفات.» آورده است. ما امیدواریم که مجددا فرهنگستان تشکیل و آقای گوهرین بعنوان عضو کلیه این اشتباهات را که حتی شایسته مبتدیان نیست صحیح اعلام نماید و دستور زبان فارسی نوی مطابق با موازین همین کتاب تدوین نماید.

این اشباهات گواه انست که این استاد! محترم دانشگاه حتی مبادی اولیه دستور وصرف و نحو را نمیداند معذلك درمقدمه آن ادعاهای بیمورد را نموده و تألیف خود را بهترین کتاب در نوع خود محسوب نموده است

در صفحه ۲۰۷ «**ذیل**- «**اصحاب الشمال**» نوشته است «یاران چپ» و بهمین توضیح اکتفا شده است با اینکه مؤلف در فهرست ماخذ مدعی است که بچندین کتاب تفسیر از قبیل

۱- **اتقان فی علوم القران**

۲- **حقایق التاویل فی متشابهه التنزیل** تالیف سید شریف رضی

۳- **روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن** معروف بتفسیر ابو الفتوح رازی

۴- **تفسیر حسینی**- تألیف سید حسین واعظ کاشفی هروی

۵- **تفسیر المنیر**- تألیف ملا سلطان علی گنابادی

۶- **تنویر المقیاس**- تألیف ابوطاهر محمد بن یعقوب الفیروز آبادی

۷- **تلخیص البیان**- تألیف سید شریف رضی

۸- **کشف الاسرار**- یا تفسیر خواجه عبدالله انصاری

۹- **مفاتیح الغیب** یا تفسیر الکبیر

۱۰- **منهج الصادقین** ملافتح الله کاشانی

۱۱- **ینابیع الموده**

مراجعه کرده است

باز هم نتوانسته است تفسیر اصحاب الشمال را در تفسیر فارسی ابو الفتوح پیدا کند و مطلب را آنطور که شایسته مقام است برای خوانندگان روشن‌سازد.

زیرا ابوالفتوح درصفحه۳۲۲جلدنهم تفسیرخود که آیه‌اصحاب الشمال **ما اصحاب‌الشمال** را تفـ.یر میکند تنها به‌ترجمه تحت اللفظی آیه پرداخته و در صفحه۳۱۳ ذیل **اصحاب المیمنة‌و اصحاب المشئمة** که مرادف **اصحاب الیمین و اصحاب الشمال** است، به تفصیل موضوع را شرح میدهد و اگر مولف پی میبرد که **اصحاب الشمال مرادف اصحاب المشئمة**میباشد بصفحه ۳۱۳ که‌مقدم بر ترجمه تحت اللفظی است‌مراجعه میکرد و تفسیروشان نزول آیه‌رامییافت. (۱)

در صفحه ۲۰۹ ـ **دربرابر «اصحاب نهی»** چنین ضبط شده است.

«نهی بضم اول ـ جمع نهیه بضم اول بمعنی خردها وعقل‌ها یا اصحاب نهی عاقلان زیرکان. »باید مینوشت بضم نون و فتح‌ها والف مقصوره در آخر (یا)جمع نهیه‌است
(بضم‌نون وسکون‌هاو فتح یا) تا خواننده‌دچار تردیدنشود.مخصوصا لازم بود که حرکات مفرد نهی نیز ذکر شود.

در صفحه ۲۱۱ **در تفسیر اصطرلاب ریز** مینویسد «عر+ فا ـ آنکه اصطرلاب میسازد ... » در صورتیکه در صفحه ماقبل (۲۱۰)مقابل اصطرلاب چنین ضبط شده «کلمه‌ایست یونانی . . . » در اینجا خواننده متحیر میشود، چگونه‌از ترکیب کلمه یونانی «اصطرلاب»و«ریز»فارسی

---

(۱) حال برای روش شدن‌ذهن خوانندگان بخصوص خود مؤلف به نقل خلاصه تفسیر میپردازیم ... گفت‌درقیامت بسه‌صنف‌وسه نوع‌باشید «**فاصحاب المیمنة**»اصحاب دست راست باشند ـ آنانکه ایشانرا بر دست راست‌بهشت برندویا آنان باشند که‌نامه‌های ایشان‌بدست راست دهند

۲ ـ **اصحاب المشئمه**. آنها باشند که به‌دست‌چپ‌بدوزخ برند ویا آنهایی باشندکه نامه‌های ایشان در قیامت بدست‌چپ دهند
و دسته سوم السابقون یعنی آنانکه در متابعت انبیا سابق بودند ..

برای اطلاع بیشتر به‌جلد نهم تفسیر مراجعه شود.

که از مصدر ریختن است . کلمه‌عربی «عر» + فارسی «فا» درست میشود اینگونه‌اشتباهات یاعدم دقت‌مؤلف را میرساند و یا اینکه نشان میدهد نویسنده از این نوع اصطلاحات بیگانه میباشد .

درصفحه ۲۱۵-«ذیل« **اصول دین** » چنین ضبطاست «عر . اصول دین بزعم اهل سنت سه است توحید و نبوت و معاد . . . هرکه باین سه معتقد باشد مسلمان است والا کافر یا مشرك است .. » در اینجا مؤلف گذشته از اینکه ذکری از نوع ترکیب «اصول دین »نکرده مدعی‌است که عدم اعتقاد بسه اصل مزبورشخص راکافر یامشرك‌میکند. در صورتیکه مشرك کسی است که برای خداوند یکتا شریك قایل شود و بجز کافر است . اما مولف متوجه این نکته نشده است اینجاست که خواننده درمییابد هرکجا صحبت از مذهب و اصول فقهی و آیات قرآن و احادیث بمیان آید مولف درمنجلات‌جهل غوطه ور میگردد .

صفحه ۲۱٦ اضرار - «عر- بکسر اول - زیان‌ضرر . »

اضرار مصدر باب افعال و معنی‌آن زیان رسانیدن وضرر زدن است نه ((زیان و ضرر)) بطورمطلق . این اشتباه ناشی‌از عدم اطلاع مؤلف بابواب ثلاثی‌مجرد و مزیدفیه عربی و ندانستن‌مصدر مرکب و اسم بسیط در زبان فارسی است .

صفحه ۲۱۹ - **اظهار**«عر -بکسر اول پدید کردن اشکارساختن - پدیدار کردن »

کنت کنزاً گفت مخفیاً شنو   جوهرخودگم‌مکن‌اظهارشو . »

در این بیت که مورد استناد مؤلف است «اظهار » هیچیك ازمعانی ذکر شده را نمیدهد بلکه در این شعر «اظهارشو» معنی‌اشکارشو »دارد خوانندگان‌میدانند که فعل متعدی« **اشکار ساختن**» بافعل «اشکارشدن» دومعنی متفاوت دارند.

ثانیاً مؤلف ابدا عبارت عربی « **کنت کنزآمخفیا** » را که مراد حقیقی مولانا از بیت مورد استشهاد است تفسیر نکرده است و بجای آن کلمه ((اظهار)) را که لغتی‌عادی است معنی کرده آنهم بغلط . واز تفسیر حدیث که بمراتب شرح آن‌لازمتر بود غفلت‌ورزیده‌است.

در صفحه ۲۲۱ **درتفسیر اعتمید** چنین ضبط شده است .«عر. لغتی است در اعتماد که بنا بقاعده اماله باین صورت در آمده است . مثل

عتیب حسیب و کتیب که ممالهٔ عتاب وحساب و کتابست، تکیه کردن بر چیزلی »

لیك بر شیری مکن هم اعتمید　　　اندرآ در سایه نخل امید

۱- جمله« **لغتی است در اعتماد .**» بکلی غلط است زیرا علمای علم لغت که این روش را بکار میبردند . مرادشان اصطلاحی بود که امروز از آن به « لهجه» تعبیر میکنند . بنابراین در اینجا « لغتی است» بجای « لهجه ایست » بکار برده شده و ازطرفی میدانیم که لهجات در شهرستانهای مختلف یك کشور فرق دارد مثلا (امشب ـ افتاد ـ هندوستان) که در نواحی جداگانه بصورت .« امشو ـ افتید ـ هندوستون » تلفظ میشوند بجز تغییراتی است که برحسب قواعد صرف یا تجوید یا اشتقاق در کلمه رخ میدهد .چنانکه خود مؤلف هم پس از « لغتی است» نوشته است .« **بنا بقاعده اماله** » ،و در نیافته است که قاعده اماله بجز لهجه های محلی است.

۲- چنانکه ملاحظه میشود مؤلف تفاوت میان مصدر باب افعال« **اماله**» ازریشه «**میل**» را بااسم مفعول همان مصدر که«**ممال**» باشد درك نکرده و کلمه ممال را بغلط «**مماله**» آورده و در غلطنامه « **مستوفی. !** » هم آنرا تصحیح نکرده است .

گذشته از اینها مؤلف از بحث در باره قاعدهٔ ممال کردن کلمه در عربی غفلت ورزیده و برای خوانندگان توضیح نداده است که چگونه شعرای متقدم برحسب اصول علم قافیه و تجوید کلماتی را که دارای یای مجهول بودند با کلمات ممال عربی قافیه میکردند و مثلا« کتاب و حساب و عتاب» را پس ازممال کردن« کتیب، حسیب، عتیب» میشوند با کلمه های « نهیب، فریب» که دارای یای مجهول فارسی اند قافیه میکردند همچنین شیر که دارای دو معنی است و ازلحاظ تلفظ هم فرق داشته (زیرا یکی دارای یای معلوم و دیگری دارای یای مجهول بوده است(چنانکه مولانا فرماید:

آن یکی شیر است کادم میدرد　　　وآن یکی شیر است کادم میخورد

و حتی قاریان قرآن هم که روایات قراء سبعه را مراعات میکنند، گاه درحین قرآن خواندن کلمات کتاب و حساب و امثال آنها را بطریق ممال میخوانند . و اگر خوانندگان توجه کرده باشند بخاطر میاورند که مثلا تلفظ « کتیب» که ممال « کتاب » است بصورت یای ما قبل مفتوح است

له یای معلوم فارسی . در شعریکه از مولانا استشهاد شده کلمه اعتماد پس از میل دادن صدای الف به یا که در علم تجوید متد اول است به «**اعتمید**» تبدیل یافته و آنگاه چون تلفظ کلمه (یای ما قبل مفتوح) به یای مجهول فارسی در کلمه امید شبیه شده است .آنها را با یکدیگر قافیه آورده‌است.

در اینجا نیز مؤلف بدست خود ثابت کرده است که ادعای پوچش در مقدمهٔ کتاب مبنی بر « موشکافی لغت از لحاظ صرف و نحو و بدیع و قافیه و تمام علوم نقلی !وعقلی!» بکلی بی اساس ومیان تهی است‌زیرا همانطور که درچند جا اشاره شد مولف هنگام برخورد بالغات غیرمشکل که تفسیر آنها لازم نیست از هر دری سخن میراند لیکن در این گونه موارد که باید شرح کامل لغت رابرای‌خواننده بیان کند ، بعلت بی‌اطلاعی بکلی‌غفلت ورزیده است .

اگرمؤلف بقاعده«**ممال**» وقوف میداشت در صفحه ۲۸۲ دراین‌بیت

گوشور یکبار خنده کردوبار چونکه لاغ **املی** کندیاری‌بیار

«املی کند» از مصدر«**املی کردن**» را ذیل املا نمیاورد و بفرض هم که آنرا ذکر میکرد میبایست توضیح میداد که در فارسی کلمه املا ممال شده وبصورت «املی» در آمده است.

همچنین درصفحه ۱۱۱ گذشته از اینکه ضبط کلمات « اجری‌خوار » و«اجری‌دادن» را درست ننوشته است بقاعده مذکور که در زبان فارسی قدیم بسیار متداول بوده ابداً اشاره‌نکرده است.

صفحه ۲۲٤ در ذیل اعراب مینویسد « عر ـ بکسر اول ـ روشن و واضح گردانیدن و پیمان کردن و حرکات اواخر کلمات عرب . چراکه واضح‌میکند معانی‌مقتضیه را یا اینکه دور میکند فساد التباس‌را ـ اشکار کردن ـ اصطلاح کردن ـ پیدا گفتن سخن ـ درست کردن کلام .»

زید وعمراز بهراعرابست ساز گردروغست‌آن‌توبا اعراب ساز

مؤلف با آوردن « معانی مقتضیه» و جمله‌های مقلوب «دور میکند فساد التباس را . » و « واضح میکند معانی مقتضیه را » نشان داده است بی آنکه مطلب را خود هضم کند و معنی مناسب شعر مورد استناد را بر گزیند عبارات و معانی گوناگونی از کتب نقل کرده که خواننده

هم مانند مولف چیزی از آنها استفاده نمیکند ومعلوم نیست کدامیك از معانی نقل شده مناسب مقام است.

در اینجا خوانندگان بخوبی درك میکنند که مؤلف جز « تألیف.» و «حق التالیف» مقصدی نداشته است و گرنه بجای این هذیان گوئیها معنی لازم را مینوشت و با طاله کلام نمیپرداخت تا خواننده سرگردان نشود

ایضا در صفحه ۲۲٤ ـ در بیان معنی **اعراض** چنین آورده است . «عر ـ بکسر اول ـ روی برگردانیدن رخ تافتن ـ برگشتن .» ـ« جمع عرض .» .

جمع « عرض » اعراض است بفتح همزه نه بکسران . معلوم میشود مؤلف تفاوت مصدر باب افعال را که بکسرهمزه است با وزن جمع مکسر افعال نفهمیده و هر دو را بکسر اول آورده است در صورتیکه لازم بود در جمع «عرض» ضبط کلمه راصحیح قیدمیکرد

عر. بفتح اول وسکون و فتح میم .»

مؤلف گذشته از اینکه ضبط کلمه را غلط آورده و بجای «سکون دوم» سکون مطلق نوشته است و پس از معنی کردن کلمه از لحاظ لغوی شرحی از کتاب«**اکسیراغظم** » در باره «اسباب نزول ماء» نقل کرده است در صورتیکه مطالب مزبور از موضوع خارج است .و اگر نباباشد در چنین تألیفی مؤلف از علل امراض بحث کند ناگریز میبایست نظریه جدید پزشکان معاصررا نیز نقل کند و در این صورت تألیف «ضخم تر از ضخم» میشد

درصفحه ۲٤۸ـ**اقصاء** « عر.. بفتح اول دور...»

چونکه تا اقصای هندستان رسید در بیابان طوطی چندی بدید

در اینجا مؤلف املای کلمه‌را که باید «اقصی» با الف مقصوره‌ضبط کند باالف ممدوده آورده‌است . غافل از اینکه اولا درشعر مولوی بصورت الف ممدوده نیست بلکه در زبان فارسی هنگام اضافه شدن بکلمه دیگر بصورت الف مینویسند و برای ظهور کسره اضافه یای زائد میان مصاف و مضاف‌الیه میاورند ومؤلف ازدرك چنین قاعده ساده املائی عاجز بوده

صفحه ۲٤۹ ـ **ذیل اقطاع آمده است** . « عر ـ پاره ها ـ لخت ها

بفتح اول)»

گذشته از اینکه مؤلف در اینجانیز مانند اکثر صفحات معانی‌خارج از موضوع از سایر فرهنگها نقل‌کرده ضبط کلمه را هم بغلط‌نوشته است .و اقطاع را که بکسرهمزه و ماخوذ از «اقطاعه‌عربی »است،بفتح اول و بروزن جمع مکسر آورده است . و همانطور که در کلمه اغراض تذکرداده شداین‌استادکرسی ادبیات! تفاوت بین جمع مکسرعربی ومصدر را درك نمیکند . والا این‌اشتباه را چند بار تکرار نمیکرد.

درصفحه۲٤۲-ذیل((**اکدر**))چنین‌ضبط شده ((عر -ق‌بفتح اول تیره دردآلود -.تیره‌رنگ))

در اینجا نیز مؤلف در نوشتن حرکات‌کلمه اشتباه کرده و حرکات حروف دوم و سوم را که ((بسکون دوم و فتح سوم است)) ضبط نکرده است . و خواننده‌ممکن‌استدرخواندن‌کلمه دچار اشتباه شود.

درصفحه۲۵۷درمقابل **الهی** چنین آمده است :((عر. م بفتح اول و تشدید لام منسوب بخدا ..))

((روح را تأثیر آگاهی بود هر که را این پیش الهی بود))

با اینکه خود مینویسد به تشدید لام معذلك املای کلمه را هم در ردیف لغات و هم در شعر مورد استناد غلط‌نوشته و **اللهی** را **الهی**ضبط نموده . و درهمان صفحه باز ((**الله**)) را بغلط ((**اله**)) آورده ودرسطر نخست صفحه از ذکر حرکات کلمه ((**انهام**))غفلت ورزیده است.

صفحه ۲۵۸ در معنی کردن **الپ‌ارسلان** مینویسد . ((بفتح اول الپ‌درترکی . بمعنی شیر و ارسلان مرد را گویند رویهم بمعنی شیر دل و مرد دلیر است.))

و در همان صفحه ذیل **الپ الغ** مینوبسد : « الپ بفتح اول بمعنی دلیر و شجاع ... »

بطوریکه ملاحظه میشود در«الپ ارسلان » الپ را شیر ودر«الپ الغ)) الپ را دلیر معنی کرده است در صورتیکه الپ = دلیر وشجاع وارسلان =شیراست .

خواننده‌با قرائت این‌دو اسم مرکب ترکی و اشتباه مؤلف در معنی

گردن الپ آنهم در یك صفحه متحیر میشود و نمیداند این لغزش را بر چه حمل کند.
آیا خود مؤلف است که مرتکب چنین اغلاطی شده است یا مانند کتاب حجة الحق دیگری مطالب را تهیه کرده و مؤلف صحت و سقم آنرا تشخیص نداده است.

در صفحه ۲٦٤ ـ ذیل **القارعة** چنین آمده است : ((عر ـ ق ـ ساعت کوبنده ـ نام صد ویکمین سوره قرآن کریم **القارعة ما القارعة و ما ادریك ما القارعه:** ساعت کوبنده چیست ساعت کوبنده و چه چیز دانا کرد تراکه چیست ساعت کوبنده))

شاه آمد تا به بیند واقعه   دید آنجا زلزله القارعه

با توجه بمعنی فارسی آیات سوره قرآن مجید مربوط بسورة **القارعه** خواننده نه تنها چیزی از عبارات فارسی درك نمیکند، بلکه ممکن است نیز گمراه شود. بطوریکه قبلا نیز تذکر داده شده استفاده از زیر نویس آیات در کتب تفسیر مستلزم داشتن مقدمات کافی از احادیث وفقه ومعانی و بیان است گذشته از اینها باید بمعنی تفسیر نیز توجه داشت(۱)

---

(۱) مؤلف بی آنکه تفسیر سوره القارعة را مطالعه کند و مورد توجه قرار دهد فقط به نقل زیر نویس آیات اکتفا کرده است و بهمین دلیل است که عبارت «ساعت کوبنده چیست ساعت کوبنده ...» موضوع عجیب و مرموزی جلوه گر میشود. اینك خلاصه تفسیر ابوالفتوح رازی در باره القارعة برای مزید اطلاع نقل میگردد:

این سوره مبارکه در توصیف روز قیامت نازل شده است. قارعه یکی از نامهای قیامت است. اصل کلمه از (قرع) و (کوفتن) آمده است و مقصود این است که ساعت قیامت و یا خصلت قیامت چیست و برای آنکه قیامت عظیم تر جلوه کند میگوید تو چه دانی که قیامت چه روزیست. و سپس قیامت را وصف کرده میگوید در آنروز مردمان مانند پروانه های چراغ پراکنده میباشند .. الی آخر

حال بمعنوی لغوی قارعه بپردازیم ـ بطوریکه در فرهنگ عربی المنجد ضبط شده است قارعه بمعانی قیامت ـ بلای بزرگ است،

مؤلف بصرف اینکه مولانا کلمه (قارعه) را در شعر بکار برده تصور نموده است که منظور القارعه است که در آیات ۱و۲ سوره ۱۰۱ قرآن مجید بآن اشاره شده است.

با توجه بتفسیر مذکور در بالا تعجب در اینجا است که مؤلف چرا کلمه واقعه را ماخوذ از سوره واقعه ضبط نکرده است!

در صفحه ۲۶۵ - در تفسیر - الم چنین ضبطشده است :

«ع ر . ق . الف - لام - میم . ترکیبی است از چند **کلمه** که در اول بسیاری از سور قرآن کریم آمده است . . .بعضی آنرا قسم میدانند و برخی یکی از نامهای خدا تصور میکنند.»

این الم وحم این حروف چون عصای موسی آمد دروقوف

این الم وحم ای پدر آمده است ازحضرت مولی البشر

دو بیت ذکر شده ابیاتی هستند که بعنوان شاهد مثال از مثنوی ذکر شده است :

مؤلف «الم» رامرکب از الف - لام و میم نوشته معذلك میگوید «ترکیبی استاز چند کلمه ..» اینکاراز دوحال خارج نیست . با وجودیکه خود ذکر میکند که ((الم)) مرکبست از ((الف و لام ومیم)) و در بیت مورد استناد نیز تایید شده است.

این الم (الف . لام .میم وحم (حاء-میم))این حروف،

یا اینکه مؤلف بهیچوجه فرق بین حرف و کلمه را که درس اول صرف و دستور زبان فارسی است نمیداند و یا اینکه این لاطائلات را دیگری برای ایشان برشته تحریر آورده است؟ والاچگونه ممکنست شخصی باداشتن اینمقدار معلومات بدرجه استادی برسد و اولیاء دانشگاه هم اجازه بدهند رجال آینده کشور یعنی دانشجویان فعلی در مکتب چنین استادی که فرق میان حرف و کلمه را ندهد و تفاوت بین مصدر و صفت را نداند تلمذ نمایند از طرف دیگر اگر دقیقاً بتفسیر ابوالفتوح رازی مراجعه میکرد مؤلف در مییافت که از عهده تفسیر حروف رمز قرآن برنیامده و عباراتیکه ذیل «الم» آورده است بسیار ناقص و نارسا است .(۱)

---

(۱) در تفسیر ابوالفتوح چنین ذکر شده است: «خداوند با فروستادن **حروف مقطع** میخواسته است مردم را متنبه کند که قرآن از جنس حروف و اصوات است و نوع دیگری نیست . بسیاری از علمای تفسیر بر آنند که دانستن حروف مقطع قرآن ازاسرار خداوندیست ودر یافتن آن مختص خداوند ورسول گرامی اوست.

دراین صورت اگرادعای مؤلف درمراجعه به تفسیر ابوالفتوح حقیقت میداشت. « **حروف مقطع**» با **کلمه** اشتباه نمیشدو این امر میرساند که مولف واجد همان شرایط نویسندگیست! که نظامی عروضی در چهار مقاله شرح داده است

درصفحه ۲٦٧ درمقابل « الله ، الله» چنین مینویسد .

«کلمه ایست که در مقابل تعجب استعمال شود و گاهی هم بطریق تحذیرواقع شود **ای احذرواالله** گاهی بمعنی**اتق الله** و معادل آنچه در فارسی گوییم ترا بخدا فلان عمل را انجام مده ـ حاشا . »

الله . الله زود بفروش و بخر　　　　قطره‌ای ده بحرپر گوهر بخر

در اینجا چون کلمه بصورت مخفف خوانده میشود ذکرحرکات آن بسیارضروری‌است زیرا اگرضبط کلمه بصورت صحیح نوشته نشود خواننده ممکنست آنرا بچند صورت بخواند . فرهنگ نویسان دراین‌گونه موارد نباید تصور کنندکه چون کلمه (الله) بگوش همه آشنا است ازذکرضبط کلمه بایدخودداری نمود . حتی اگریك نفر درهزارهم‌حرکات کلمه را نداند نوشتن حرکات لازم میگردد گذشته ازاین مؤلف اشاره بنوع کلمه (که از اصوات است) نکرده است .

ثالثاً ـ کلمه **تحذیر** بغلط تخدیر چاپ شده و درغلطنامه‌هم تصحیح نگردیده است .

رابعاً ـ جملات (احذروالله ـ) و (اتقوالله) هردو درمعنی مترادفند و ذکریکی از آنهاکافی بود . جمله (ترا بخدا فلان عمل را انجام مده) درمواقع التماس کردن وسوگند یاد نمودن بکارمیرود وبا معانی ذکرشده ابداً ارتباطی ندارد . بیت زیرمعنی (برحذر)داشتن ومنع کردن را میرساند

نازنینی تو ولی درحد خویش　　　　الله الله‌پامنه ز اندازه بیش

دراینجا مولف مانند اکثر مواردفرق بین جمع و مفرد را نداده است‌یعنی «**احذروا الیه**»راکه‌متکلم مع‌الغیراست معادل معنی«**اتق الله**» که‌متکلم وحده‌است پنداشته بعبارت دیگردکترمحترم‌فرق بین متکلم‌وحده‌ومع‌الغیر را نمیداند

درصفحه۲٦۸ذیل «**اماره**» چنین‌آمده‌است (عر. ق . امرکننده... ماخوذ از آیه شریفه وما ابری نفسی ان النفس لامارة بالسوء آیه ۵۳ سوره یوسف .)

دراینجاحرکات کلمه بیان نشده است در حالیکه ممکن‌است خواننده آنرا به‌تشدید و یا بتخفیف (میم) قرائت کند وچنانکه قبلا نیز اشاره شد درنوشتن فرهنگ آوردن ضبط کلمات ازاهم موارد میباشد .

ثانیاً - مؤلف نوع کلمه را تعیین نکرده است . در اینجا کلمه **« اماره »** بروزن (فعاله) صیغه مبالغه است . مؤلف از بیم آنکه کلمه با (افعل التفضیل) اشتباه نشود نوع آنرا تعیین نکرده است و حق هم بجانب اوست . زیرا هنگامیکه مؤلف (احکم) را صیغه مبالغه بداند بی شك **(اماره)** نیز (افعل التفضیل) خواهد شد .

درصفحه ۲۶۹ - در ذیل (ام الکتاب) . چنین آورده است : (مادر کتاب - اصل قرآن . . .) وهمچنین آیه ۵ ازسوره مبارکه آل عمران را بعنوان شاهد مثال ذکر کرده است . « **هوالذی انزل علیك الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و آخر متشابهات.** »واین عبارات را بعنوان ترجمه آیه شریفه نقل کرده است.(اوست آنکه فرو فرستاد بر تو قرآن را از اوست آیتهای بی احتمال واشتباه که آنها اصل قرآن است ودیگر محتمل ومشتبه) مؤلف که در کتاب خود یعنی((فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی)) باید لغات دشوار و دور از ذهن را تعبیر کند و از ذکر کلمات ساده مانند ((آب)) و ((اظهار))-((اویز)) کلمه ((اگر گفتن)) خود داری نمیکند . امااز توضیح مطالب لازم بعلت عدم اطلاع شانه خالی کرده است . و همانطور که قبلا تذکر داده شد حتی به تفسیر ابوالفتوح رازی هم مراجعه نکرده است چون این کتاب برای مبتدیان نوشته نشده است بلکه کسانی میتوانند از آن استفاده کنند که مبادی فقه واحادیث وسایر کتب مذهبی را خوانده باشند بر همه کس واضح است که ((ام)) در این آیه شریفه بمعنی مادر نیست بلکه یکی از نامهای قرآن میباشد و گفته اند که قران مجید کتاب آسمانی مسلمانان بیش از سی واندی اسم دارد مانند فرقان - کتاب - مصحف - الله - کتاب - مبین - ذکر - بلاغ - مبارك - حق - هدی - قرآن المجید قرآن الکریم . . . ویکی هم ام الکتاب است که مؤلف بعلت مراجعه نکردن بکتب مذهبی و تفاسیر مهم آنرا درك نکرده است .

نکته مهم در اینجا اینست که نویسنده کتاب از تفسیر آیات محکمات و آیات متشابهات خودداری کرده و باوردن ترجمه نارسایی اکتفا نموده است در حین خواندن کتاب این سؤال برای خواننده بیش میاید که چرا مؤلف آیاتی را بعنوان شاهد مثال آورده که خود ازفهم ودرك معنی آنها عاجز

است مثلا تعجب در اینجاست که چرا مؤلف آیه پنجم از سوره مبارکه آل عمران را که درك و تفسیر آن با مراجعه بکتب مذهبی ملازمه دارد شاهد آورده است. در صورتیکه میتوانست شاهد (ام الکتاب) را از ایات دیگر قرآن مانند آیه چهارم از سوره الزخرف « **وانه في ام الكتاب لدنيا لعلي حكيم** » . بیاورد که کلمات محکمات و متشابهات در آن نباشد تا در ترجمه آنها دچار هذیان گوئی واشتباهات غیر قابل گذشت نگردد

واگر برای ترجمه ویا تفسیر آیات شریف قران مؤلف بتفسیر ابوالفتوح رازی مراجعه میکرد و نوشته‌های زیر نویس آیات بعضی از قرآنهای معمولی را برای چنین کتاب مهمی ملاك عمل قرار نمیداد ویا نزد جناب آقای حکمت استاد محترم کرسی تفسیر که خود درمقدمه ازایشان یاد کرده است میرفت واز تفسیر کشف الاسرار معظم له استفاده میکرد هرگز بچنین خطای بزرگی دچار نمیشد ومثلا «**ام الكتاب**» را که یکی از نام‌های قران است به مادر کتاب ترجمه نمیکرد .

اینك برای اینکه خوانندگان گرامی بنارسایی و« ابتر بودن » کار مولف پی ببرند وبرای اینکه نشان داده شود ، تحقیق و تفسیر در کتب بزرگان ادب وعلمای دین کار واشخاص پرمدعا نیست و درنوشتن کتابهای مهم نباید فقط به آوردن نام یکصد و چند کتاب بعنوان ماخذ آنهم بدون مراجعه بآنها اکتفا کرد . عین تحقیقات « میبدی » را درباره آیات مزبور ازهرسه نوبت (روش تفسیر میبدی چنین است که هر آیه را درسه نوبت شرح میدهد · نوبت نخست فقط ترجمه بپارسی شیوا. نوبت دوم تفسیر آیات برحسب نظر علمای تفسیر اسلام. نوبت سوم تأویل وتفسیر آیات برطبق نظر عرفا و اهل تصوف .) نقل میکنیم و البته برای تعبیر لغات مثنوی شاهد مثال آوردن از تفسیر میبدی معروف به تفسیر « خواجه عبدالله انصاری . » که خود از بزرگان متصوفه بوده وبیش ازهرکس آشنا باصطلاح اهل تصوف بوده است. بدرجات مناسبتر وشایسته ترمیباشد .

النوبه الاولى . قوله تعالى : **هوالذي انزل عليك الكتاب** اوانکسی است که فروفرستاد برتواین نامه را · «**منه آيات محكمات**»

بقیه پاورقی از صفحه قبل

ازاوست آیتهای استوارداشته و تمام کرده . « **هن ام الکتاب**

« **واخر متشابهات** » و آیتهای دیگراست که بهم مانند در ظاهر و جزازیکدیگرند درحقیقت . (صفحه ۱۵ تفسیر کشف الاسرار) . (۱)

(۱) درصفحه ۱٦ ذیل : النوبه الثانیه مینویسد :

قوله تعالی . « **هو الذی انزل** » یعنی . القران « منه » ای من القرآن « **آیات محکمات** » ای ((متقنات مبینات معضلات لااشکال فی لفظهن وظاهرهن یعمل بهن)) . میگوید این آیات قرآن بعضی محکمات است است و بعضی متشابهات. محکمات آنست که در لفظ ومعنی آن هیچ اشکال نبود . نسخ از آن بازگرفته اند ومعارضه ازآن بازگردانیده واختلاف را در آن حاجت بتکلف نظر نباشد از آنکه روشن و پیدا وظاهر بود و آن فرائض و حدود است امرونهی وحلال وحرام ومعظم قرآن و اصل قرآن آنست چنانکه گفت « **هن ام الکتاب** » ام هر چیز معظم انست که قوام آنچیز بدانست و گفته اند « **هن ام الکتاب** » ای « **ام کل کتاب** » **انزله الله علی کل نبی فیهن کل ما احل و کل ما حرم** » میگوید . این آیات محکمات که درین قرآن بتوفرو فرستادیم اصل همه کتاب خدایند که پیامبرانرا داد یعنی که همه را بیان حلال وحرام وفروض وحدود کردیم وروشن گفتیم

ابن عباس گفت : آنست که درسوره الانعام بسه ایت بیان کرد « **قل تعالوا اتل ماحرم ربکم علیکم . . .** » الی آخر الایات ثلاث و نظیر آن در سوره بنی اسرائیل است **وقضی ربك الاتعبدوا الاایاه** « **الایات واخر متشابهات** » اخر جمع اخری است . میگوید متشابهات دراین قرآن: ومتشابهات آنست که بچیزی ماند درظاهر و که جزان باشد درحقیقت چنانکه گوید « **و اذا اردنا ان نهلك قریة امرنامترفیها . . . . .** »

ودرایتی دیگر گفت: « **ان الله یا مر با العدل . . . .**))

ظاهر این هردو آیت بدان ماند که آنجا بفسق میفرماید واینجا نهی از آن میکند تاآنکه عالم بیان کند و گوید معنی آیت آنست که « **امرناهم با لطاعه فخالفوا وفسقوا .** » قتاده وربیع و ضحاك گفتند محکمات ناسخات است که موجب عمل است و متشابهات منسوخات است که ایمان آوردن بدان واجبست اما عمل بدان نیست .

در صفحه ٢٧٩ـ در تعریف «امر معروف» چنین می نویسد.

ابن زید گفت : محکمات قصص انبیاست که رب العالمین آنرا مفصل و مبین کرده درقرآن قصه نوح در٢٤ آیت .قصه هود درده آیت . قصه صالح درهشت آیت . قصه لوت درهشت آیت . تا قصه شعیب درسیزده آیت.قصه موسی درآیات فراوان وذکر پیغامبرص ما در(٢٤ آیت) باز گفته و فضل وشرف وی درآن مبین کرده است .

ومتشابهات آنست که درین قصه مکرر میشود چنانکه درقصه نوح گفت ((**قلنا احمل**))جای دیگر گفت . ((**فاسلك فیها**)) وعصای موسی را گفت « **فاذا هی حیة تسعی** »جای دیگر گفت« **فاذاهی ثعبان مبین**))

و گفته اند که محکمات آنست که علماء را دریافت معنی آن هست و بر تأویل آن رسند و متشابهات آنست که علم آن جز الله نداند . چنانکه وقت خروج دجال ونزول عیسی وآفتاب ازمغرب بر آمدن وقیامت برخاستن ومانند این که الله بدانستن آن مستأثراست و خلق را برآن اطلاع نه وجز ایمان آوردن بدان کس رادرآن نصیب نه وبروایتی دیگرازابن‌عباس متشابهات آنست که **تشابهت علی الیهود بما اولواعلی حساب الجهل**.

آنگاه میبدی دربارهٔ فایده متشابهات وحکمت آنها سخن میگوید ودرص (٣٣) **ذیل النوبه الثالثه** از نظرعرفانی بتفسیر آنها میپردازد و میگوید:**قوله تعالی «هوالذی انزل** . . . »هو نه نام است نه صفت... « منه **آیات محکمات** » دوقسم عظیم است ازاقسام قرآن : یکی ظاهر روشن یکی غامض ومشکل. آن ظاهر جلال شریعت راست واین مشکل جمال حقیقت راست آن ظاهر با نست تا عامه خلق بدریافت آن وعمل بدان بنازو نعمت رسند و این مشکل بانست تا خواص خلق بتسلیم آن و اقراربآن براز ولینعمت رسند راز آنجا که نعمت و ناز است تا آنجا که انس وراز است بسا نشیب وفرازاست و ازعزت آن حال وشرف آن کاربرده غموض وتشابه ازآن برنگرفت تاهر نا محرمی درین کوی قدمی ننهد که نه هر کسی شایسته دانستن اسرارملوك بود .

روگرد سرا پرده اسرار مگرد   کوشش چه کنی که نیستی مردنبرد
مردی باید زهردو عالم‌شده فرد   کوجرعه درد دوستان داندخورد

«امر کردن بکارهای نیکو که درشریعت اسلام معروف‌شناخته شده است. چنانچه صوم ـ صلوة وحج وزکوة وعید فطر وعید قربان ـ یکی از فروع دین است. ودرقرآن کریم اقامه نمازو ادای زکوة واطاعت خدا وپیغمبر امرمعروف خوانده شده‌است. سوره توبه‌آیه ۷۲»

جمعه شرطست وجماعت درنماز　　　امرمعروف وزمنکراحتراز

واقعاً استنباط عجیبی است، اینگونه جملات‌میرساندکه اساساً مولف حتی ابتدایی‌ترین مسایل فقه اسلامی‌را مطالعه نکرده‌است. و اصول و فروع دین وموضوع امربمعروف رانمیداند.

مولف درچند جا **امربمعروف را** «امر معروف» ذکر می کند، باستناد اینکه مولوی در شعر آن را بدانصورت آورده‌است. غافل از اینکه ضرورت شعری مورد جداگانه ای دارد لیکن ذکر جملات وکلمات ناقص در نثر جایز نیست. بخصوص که درآیه۷۲سوره‌توبه که بآن‌اشاره شده است جمله‌عربی‌آن ((**یامرون بالمعروف**)) ((به‌نیکی امرمی‌کند)) میباشد.

تصورمیرودخوانندگان‌ماتاکنون بسیاق کتاب نوشتن مولف آشنا شده اند مولف هر وقت بخواهد جملاتی از پیش خود بنویسد بی‌آنکه عبارات دیگران را نقل‌کند. آن‌جملات آکنده ازاشتباه واغلاط‌موضوعی و دستوریست باید از مولف سئوال کرد در کجای قرآن اقامه نماز که ستون دین وازجمله فرائض‌است یاادای‌زکوه و یا برگزاری مناسك حج ((امربمعروف)) خوانده‌شده است؟

اساساً امربمعروف وقتی‌لازم میشود که شخص‌مومنی مشاهده نماید ازیکی از همکیشانش ترك‌اولایی‌سرزده است ویااینکه یکی‌ازواجبات راترك‌گفته‌باشد. دراین‌هنگام براوفرض‌است‌که باشرایط مذکوردرکتب فقه اورا بوظائف دینی‌آشناسازد

با چنین اشتباهاتی تصور میرود که مولف با ذکر جمله ((امر کردن بکارهای نیکوکه در شریعت اسلام معروف شناخته شده است.)) حتی‌معنی‌اصطلاحی‌معروف را درك نکرده‌است وپنداشته‌است‌درشریعت‌اسلام معروف ((بتصور مولف)) معنی مشهور را میدهد وگرنه قید ((شریعت اسلام)) پس از((امرکردن‌بکارهای نیکو)) ضرورتی نداشت و اگر وی

مطاب راآنطور که باید درك میکرد جمله راچنین مینوشت ((امر بمعروف در اصطلاح فقه بمعنی امر کردن بکارهای نیکوست)) واگربنا بود(بشیوه مولف در همه‌جای کتاب) معنی لغوی کلمه ذکر گردد ، سپس میافـزود ((معروف درلغت بمعنی‌مشهور آمده است .)) نه آوردن آن عبارت پیچیده و نا مفهوم

گذشته ازاینهااز نظردستور زبان‌فارسی‌وقواعدفقه‌دراین جملات چند اشتباه قابل توجه موجود است .

۱-((**چنانچه**))بجای ((چنانکه)) استعمال شده‌واین‌خود یکی ازاغلاط فاحش دستوریست .

۲- **صوم** - حج - زکوة وعیدقربان و عید فطر که شش امرجدا گانه هستند یکی ازفروع محسوب شده‌است گویا مولف میخواسته بگوید ((هر کدام یکی ازفروعست))

۳ - ((آیا خود عید قربان)) و ((عید فطر)) از فروع هستند یا اینکه برگزاری نماز عیدین ومراسم‌آن ازفروع‌محسوب میشوند؟

٤- آیه ۷۲ ازسوره مبارکه **توبه** چنین است.

((المومنون و المـومنات بعضهم اولیاء بعض یـامرون بالمعروف و ینهون علی المنکر ویقیمون الصلوةو یوتون‌الزکوة ویطیعون‌الله‌ورسوله‌اولئك‌سیرحمهم‌الله،ان‌الله‌عزیزحکیم)) یعنی ((مردان‌وزنان با ایمان‌کسانی هستندکه دوست وکمك یکدیگر باشند . این دسته ازمردم به نیکی امرمیکنند وازمنکر بازمیدارند و نماز رابجا میآورند وزکوة میدهند وخداوند و فرستاده اورا اطاعت میکنند - آنها مورد رحمت خداوند قرار می گیرند . بدرستی که خداوند غالب و حکیم است .))

در این‌آیات‌حضرت باریتعالی مردان و زنان مومن راتعریف کرده صفات آنها رامیشمارد وسرانجام درازای کارهای خوب که انجام می‌دهند بآنها مژده میدهد که مورد رحمت خدا قرار می گیرند. معلوم نیست در کجای این‌آیات نماز وحج وزکوة ((امر بمعروف)) خوانده شده است

مولف گویا نمیداند کسانیکه آیات قـرآن را تحریف کنند و

و بگویند از جانب خداوند نازل شده است برای آنها در روز جزا عذاب دردناکی ذخیره شده است .

اصولا کسیکه اطلاع از مبانی فقهی ندارد نباید وارد در بحثی بشود که خروج از آن برای وی دشوار باشد و ناچار قرآن را به رای خود تفسیر کند ، غافل از آنکه مشمول مفهوم حدیث معروف ((**من فسر القرآن برأیه فلیتبوء مقعده من النار » واقع خواهد شد .**

در صفحه ۲۸۰ ذیل ((**امس**)) چنین ضبط است : ((عربفتح اول و سکون میم. آخر دیروز ـ دیروز .))

خود غریبی در جهان چون شمس نیست

شمس جان باقیست او را امس نیست

در اینجا ضبط کلمه اشتباه است. زیرا کلمه ((امس)) بمعنی دیروز در زبان عربی از کلماتی است که مبنی بر کسر می باشد ، و مولف میبایست قید می کرد که در زبان فارسی هنگام استعمال کلمات عربی ممکن است تغییراتی درآنها رخ دهد و درضبط کلمات تصرف شود بخصوص درضرورت شعری کلمه «امس» نیز از همین قبیل است.

گذشته ازین معلوم نیست معنی « آخر دیروز » ازکجا نقل شده است در کتب لغت چنین معنایی مشاهده نشده است وقید همان کلمه دیروز کلفی بنظر میرسید.

ودرهمان صفحه ذیل «**امساك**» چنین مینویسد « عربکسر اول بند کردن باز ایستادن ـ» ازسیاق و ترتیب نوشتن معانی کلمه واضح است که مولف از فرهنگ «**منتهی الارب**» استفاده نموده است . اما معلوم نیست چرا معني اول را که «چنك زدن» است نیاورده است.

در فرهنگ مذکور چنین ضبط شده است .

« امساك چنـك زدن . **یقال امسك بالشی اذا تمسك به** و بند کردن و باز ایستادن وخاموش شدن» .

گذشته ازاین در ابیات مورد استناد که چنین است .

ای بسا امساك کز انفاق به	مال حق را جز بمرد حق مده
جملهٔ خوهای او ز امساك وجود	آن چنان آمد که آنشه گفته بود

کلمه امساك با هیچیك ازمعانی نوشته‌شده تناسب ندارد بلکه‌امساك بمعنی بخل درمقابل انفاق وجود آمده است . حق این بود که مولف بجای نقل آنهمه معانی از کتب لغت‌قدری بیشتر «موشکافی! وغور ! و بررسی ! و استقصا !»میکرد و معنی مناسب کلمه رادر ابیات میآورد.

در صفحه ۲۸۵ ذیل «**امی**» چنین ضبط شده است «عر .ق بضم اول و تشدید میم آنکه بر اصل خلقت خود بودو کتابت وحساب نیاموخته باشد و**کودن**و**گول** وقلیل الکلام را هم گویند- آنکه باستاد نرفته باشد - این لفظ درحقیقت منسوبست بام که بمعنی مادر باشد یعنی آنکسیکه‌پدرش در ایام طفلی او بمیرد واز تربیت پدر محروم بوده ودرحجر مادر یا دایه پرورش یابد ، ازاین‌جهت علم نوشتن وخواندن اوراحاصل نشود و مجازا بمعنی هر آنکسی که نوشتن وخواندن نداند اگرچه پیش‌پدرجوان شده باشد ولفظ امی لقب‌پیغمبر ماص ازآنست که آنحضرت از کسی تعلیم نگرفته بود - این کلمه ماخوذ استازآیه‌شریفه **الذین یتبعون الرسول النبی الامی . . . . الخ** کسانیکه پیروی می کنند پیغمبر نا نویسارا . وباز درهمان سوره((**فامنوا بالله ورسوله النبی الامی الذی یومن بالله و کلماته** . پس بگروید بخدا ورسول او که پیغمبری امی‌استدرمثنوی‌نیز مقصود ازین کلمه پیغمبر آخرالزمانست »

بطوریکه قبلا یادآورشدیم هرگاه مولف بخواهد جملهٔ ازخود بنویسد بی‌آنکه عبارت دیگران را نقل کند دچار اشتباهات ولغزشهای نابخشودنی میگردد که از مختصات خود اوست

مثلا درجملات بالا «ازتربیت پدرمحروم بوده و درحجرمادر یادایه پرورش یابد. . » آوردن « واو » بعد از فعل وصفی « بوده » نادرست است .

و همچنین جمله «اگرچه پیش پدر جوان شده باشد» نا مفهوم‌است وگویا مقصود مولف این بوده که « بزرك شده باشد - یا پرورش یافته باشد » و مانند اینها .

و درنقل شعر مولانا که اصل آن دربیشتر کتب مثنوی چنین است « پیش حرف امیی اش عاربود» نیزمرتکب اشتباه شده وآنرابدین‌صورت

غلط ضبط کرده است «پیش حرف امی‌اش عار بود . » این مصراع که بدین صورت آورده شد . از نظر وزن شعر هم ناقص می‌باشد . (۱) گذشته ازاین توضیحات مولف نمیداند لقب چیست لقب آنست که (دلالت برمدح و یا ذم نماید مانند صلاح‌الدین‌وعدوالمله) بنا بر ین لفظ امی چون شامل مدح وذم نمیشود نمیتواند ((لقب)) کسی باشد

---

۱ ـ حال بتفسیر کلمه امی و مقایسه آن بامعانی عجیبی که مولف ذکر کرده است پرداخته میشود.

ابوالفتوح رازی در صفحه ۲۱۹ جلد اول چاپ سوم در تفسیر کلمه امیون چنین آورده است :

«وکسی را امی گویند که چیزی نتواند نوشت . . . اهل علم خلاف کرده‌اند درآنکه چرا آنانرا که کتابت ننویسند وچیزی ندانند خواندن امی خوانند . بعضی گفتند منسوبست بامت یعنی جماعت عامه که قرائت و کتابت ندانند و بعضی دیگر گفتند منسوبست باامت که خلقت باشد ... یعنی بر اصل‌خلقت‌مانده‌اند وچیزی نیاموخته‌اندو((تا)) برای((یا))نسبت بیفکنده‌اند چنان که در نسبت با بصره و کوفه گویند بصری‌و کوفی یافرق باشدمیان یای نسبت و یای اضافه و بعضی دیگر گفتند منسوبست باام که مادر باشد . مادری اند یعنی بر اصل‌ولادت مادر مانده‌اند وچیزی نیاموخته‌اند ...»

بابودن چنین تفسیر روشن‌ومهمی که خودمولف هم‌درفهرست مآخذ ازآن نام‌برده معلوم‌نیست چرانویسنده بجای نقل ازاین‌تفسیرمعانی نامناسب و موهن رادر برابر کلمه‌امی آورده است البته دلیل آن واضح‌است زیرا ابوالفتوح تفسیررا ذیل امیون که‌درسوره بقره است بیان کرده وهمانطور که در تفسیر ترکیب « اصحاب شمال» متذکر شدیم . مولف بعلت عدم آشنایی بـه استفاده از اینگـونه کتب نتوانسته است بدان دست یابد

و همانطور که بارها متذکر شده‌ایم اصولا برای نوشتن فرهنگ بخصوص بـایستی معانـی و تفسیرهاییکه مراد شاعر است انتخاب گردد. متاسفانه مولف برای پر کردن کتاب و تهیه چند «مجلد ضخم!» هرغث‌و سمینی راکه‌در کتب لغت یافته بی‌آنکه تناسبی باشاهد مثال داشته باشدنقل کرده‌است.واین‌روش غلط بجایی کشیده شده که مولف بااینکه خودتصریح کرده است که کلمه امی«لقب پیغمبرما ص» است یا ازروی‌جهل و یا بعلت «ابتر کردن» کامل کتاب در نهایت بی‌ادبی و گستاخی کلمات زننده وزشت

درصفحه ۲۰۸ مولف پس ازذکر اصحاب الشمال

اصحاب صدر - اصحاب فیل - اصحاب کهف - اصحاب گورستان - اصحاب مائده و اصحاب معنی - را مینویسد بی آنکه توضیحات لازم را ادا نماید ، و اغلب بشرح اعلام مثنوی مراجعه داده است

معذلك معلوم نیست بچه علت اسمی از «اصحاب ضروان» که دراشمار مولانا آمده بمیان نیاورده است

در صفحه ۲۹۱- در ضمن تفسیر «انادان» - چنین ضبط شده است «عر+فا .م» آنکه من را میداند - کنایه از عارف ربانی که میداند حقیقت واقع وجودش جز انانیت ازلی چیز دیگری نیست واین وجود ظاهری ظل و سایه از آن حقیقت است »

«رب بر مربوب کی لرزان بود کی انادان بند چشم وجان بود»

در اینجا مؤلف حرکات کلمه را که از نظر قرائت بسیار لازم است ذکر نکرده و خواننده ممکن است آنرا بصور مختلف قرائت کند و علاوه بر این برای آرایش عبارات به لفاظی مانند « ظل و سایه » که هر دو مترادفند وذکر یکی از آنها کافی بود پرداخته است.

درصفحه ۲۹۹ - ذیل «اندر عدم خیمه زدن چنین آمده است «فا. م- در عالم بی نشانی خیمه برافراشتن - فانی شدن .. »

مؤلف باذکرعلامت اختصاری« فا . م» ازچندین نکته غفلت ورزیده است

۱ - ترکیب مزبور دارای دو لغت عربی (عدم و خیمه نیز هست ، چگونه مؤلف بآوردن علامت «فا» اکتفا کرده است؟

۲- نوع ترکیب را نشان نداده و مهمتر از این کنایه را با مجاز

« کودن و گول» رانیردنبال دیگر معانی نقل کرده و به عکس العمل قرائت چنین الفاظ نامتناسبی درخواننده توجهی نکرده است وچنین اشتباهی برای نویسنده ای که خود رااستاددرزبان وادب میداند قابل گذشت نیست زیراچنین جسارتی بمقام حضرت ختمی مرتبت که گذشته ازمقام نبوت در نظرهمه بزرگان جهان سرآمد فیلسوفان وحکماوقانونگزاران بشمارمیرود، ازطرف شخصی کـه دردانشگاه کشور مسلمانی تدریس میکند کمتراز کفر و زندقه نمیباشد و چون دفاع ازمقام شامخ نبوت وظیفه علما ومراجع تقلیداست ازاطاله کلام خودداری میشود

اشتباه کرده و علامت‌اختصاری « م » را که همان مجاز است مانند بیشتر موارد بغلط بکار برده است.

در صفحه ۳۰۰ ذیل **اندك مایگی** چنین آمده‌است.((فا . بی قدر و بی سامان و بنیاد ـ چه مایه در فارسی بمعنی مقدار و دستگاه و سامان وبنیاد آمده است ..))

در این جا ((اندك مایگی .))که حاصل مصدر است صفت معنی‌شده مؤلف این اشتباه رادر چند جای دیگرنیز مرتکب گردیده است ـ صحیح آن بیقدر و بیسامان بودن‌است نه((بی‌قدر و بی سامان .)) .گذشته ازاین مؤلف بی آنکه معانی منقول از کتب لغت را بااین شعرمورد استنادبسنجد

(تو خر احمق ز اندك ما یکی   بر زمین ماندی‌زکوته پا یکی)

درك نکرده است که در اینجا اندك مایکی با معانی آورده شده تناسب ندارد بلکه معنی بیسوادی و نادانی از آن مستفاد میشود.

در صفحه **۴۰۲** ذیل ـ (انستان) چنین مینویسد (عر . انسان ـ نوع بشر .) و سپس باین شعر استناد میکند.

جنتان و انستان و اهل کار   گو یکی آیت‌ازاین‌آسان‌بیار

گذشته از اینکه مؤلف حرکات کلمه را بیان نکرده و این عدم ضبط ممکن است‌خواننده را بمفاهیم دیگری مثلا بروزن (دبستان) بکشاند در مقابل کلمه علامت (عر) که مقصود همان‌عربی میباشد نوشته است.

در صورتیکه ضمیر فارسی (تان) نمیتواند جزء کلمه باشد . بدیهی است کلمه (انس) عربی است اماهنگامیکه ضمیر(تان) در آخران در بیاید از صورت‌عربی بود نخارج‌میشود مؤلف(انستان)را یك‌لغت‌تصور کرده‌و آنرا (انسان) و(نوع بشر)ضبط‌کرده است درحالیکه در شعر مولانا منظوربیان ((انس)) است و آوردن ضمیرتان جزء کلمه بیمورد و بر خلاف رویه فرهنگ نویسان است.

اگرمؤلف به روش‌فرهنگ‌نویسان واقف بود جای آنرا قبل‌از کلمه (انس‌بن مالك‌)ذکرمیکرد گرچه آقای‌دکتر یزدگری فقط(انستان)را در غلطنامه تصحیح کرده است ولی دیگر نمیتوانست جای‌آنرا تغییر دهد.

بدیهی است با توجه باین لغزش بزرگ (جنتان)نیز بزعم مؤلف یك

کلمه آنهم عربی خواهد بود و در قسمت ((ج)) همین اشتباه را مرتکب خواهدشد.

در صفحه **۳۰۸** مؤلف « **انگشتری** » را در((انگشتری‌سلیمان)) چنین ضبط کرده است . (انگشترسلیمان) . گو یا نمیداند که صحیح کلمه انگشتری است.

در صفحه **۳۰۹ حرکات کلمه(انگلیون)**ذکر نشده‌است ، بخصوص که این کلمه ریشه خارجی دارد ضبط آن ضروری است . معمولا فرهنگ نویسان در این گونه موارد ضبط کلمه را درست مینویسند که خواننده آنرا بچند شکل نخواهد

در همان صفحه ذیل «**انگشت زدن**» چنین آورده است .

((انگشت ها را از خوشحالی بر هم زدن))

در صورتیکه‌این معنی کافی نیست واگر مؤلف بفرهنگ . آنندراج که آنرا در ردیف مآخد کتاب ذکر کرده مراجعه میکرد معنی کافی وصحیح آنرا چنین میبافت .

((از فرط خوشحالی انگشت را بر انگشت دیگر چنان زدن که صدائی از آن پیدا شود.))

در صفحه ۳۱۷ ـ در تفسیر کلمه ((**اوستاخ**))چنین ضبط است.

((گستاخ ـ دلیر ـ بی‌ادب ـ جسور))

روی‌صحرا هست‌هموار و فراخ   هر قدم دامیست کم‌زآن اوستاخ

با وجودیکه کتاب برای تعبیر و تفسیر لغات‌مشکل مثنوی تهیه شده. در اینجا مولف‌چهار معنی برای اوستاخ ذکر میکند اما مانند همیشه نمینویسد که کدامیك از معانی مناسب مقام بیت مورد استناد است در حالیکه این امر یکی از اهم موارد است:

علاوه چون ممکنست خواننده کلمه را با (فتح ویا کسر و ضم‌اول و دوم) بخواند بنا بر این ذکر حرکات حروف در اوستاخ نیز لازم میباشد .

شاید خودداری از ذکر**ضبط کلمات**، **نوع ترکیب‌وانتخاب‌معانی** مناسب مقام روش جدید،فرهنگ نویسی است که‌مورد نظر مولف است !!

در صفحه ۳۱۸ ـ ذیل «**اوقیه**» ضبط کلمه چنین است (بضم اول

خودداری نمیکند.

درصفحهٔ ۳۳۳ - **ذیل ایثار** چنین آمده است. ((عر ۰ عطا دادن - بخشیدن - حظ دیگری را برحظ خود اختیار کردن. افزودن و برگزیدن...))

دراینجا مولف پنج فقره معانی مختلف برای ایثار یاد داشت کرده است و برای خواننده روشن نیست کدامیك را باید انتخاب کند. درحالیکه دراین گونه مواقع باید معنی بخصوصی راانتخاب کرد که شعر مورد استشهاد شامل آن میشود.

گذشته ازاینها معلوم نیست مولف((افزودن))راازکجا نقل کرده است. زیرا دراکثر فرهنگ‌های معتبراین معنی برای ایثارضبط نشده‌است.

اگرمولف بفرهنگ منتهی الارب مراجعه میکرد. عبارت ((آثره ایثاراً)) مشاهده میگردیدکه معنای آن چنین است (بـرگزید او را و کرامت کرد اورا) ونیز(غرض دیگران را برغرض خویش مقدم داشتن) نه حظ دیگری را برحظ خود اختیار کردن.

صفحه ۳۳٤ **ایفاء** ((عر بکسر اول واگذار کردن - واگذار کردن حق کسی تمامه - بسر آوردن، بپایان بردن - وفا کردن))

ای فقیرانرا عشیره والدین   در خراج وجرج و درایفاء دین

در این شعر معنی مناسب (بتمام گزاردن حق کسی را) میباشد که صاحب منتهی الارب نوشته است.

مولف از ذکر معنی مناسب غفلت ورزیده و بجای آن ((بسر آوردن)) را ذکر کرده که درهیچ فرهنگی ضبط نشده است.

صفحه ۳۳۵ ذیل **ایقاظ** ((عر. بیداران - هوشیاران. . .))

مولف دراغلب موارد هرگاه درمثنوی کلمهٔ بطورجمع استعمال شده مفردانرا ذکرمیکند مانند اوساخ که مفردش وسخ میشود لیکن دراینجااز ذکرمفرد **ایقاظ** که **یقظ** بفتح اول و کسردوم است خود داری کرده است.

پیداست که مولف آشنا بسبك فرهنگ نویسی نمیباشد. زیرا کلمات را بدلخواه خود مفردویاجمع بکارمیبرد. گذشته ازاین لازم بود حرکت اول راکه بفتح است ذکر میکرد که با صورت دیگر کلمه که باکسرهمزه ومصدر باب افعال است اشتباه نشود.

در صفحه ۳۳۷ ذیل ((**ایمان تازه کردن**)) مینویسد (عر فا . م بکسراول ازنومسلمان‌شدن . کلمه اشهدان‌لااله الا اله را برزبان راندن))

تازه کن ایمان نه از گفت زبان ای **هوا** را تازه کرده در نهان

تا هوا تازه‌است‌ایمان تازه نیست کاین **هوا**جزقفل‌آن دروازه‌نیست

مؤلف‌مانندصفحات قبل باگذاشتن علامت اختصاری ((عر + فا. م)) بگمان خود ترکیب عبارت را توضیح داده است . علامت ((م)) بجای‌مجاز استعمال شده ومعلوم نیست در کجای این عبارت که کنایه است . مجاز بکار رفته‌است . اصولا برای‌مولف که فعلا استاد دانشکاه‌است نمیداند که ممکن است یك کلمه بصورت مجاز در آید ولی امکان ندارد یك عبارت مجازاً بکار رود .

گذشته ازاینکه دردوبیت مورد استشهاد کلمه ((هوا)) که درمصرع دوم‌ومصراعهای‌سوم وچهارم آمده وبمعنی ((هوی وهوس))است‌بایستی با الف مقصوره نوشته‌شود ومولف‌ابداً توجهی بدان نکرده است، اساساً ((تازه کن ایمان)) درمصراع اول، معنای تغییرمذهب وتجدید آنراندارد بلکه مراد مولوی اینست که باید ازته دل ایمان داشت‌نه با زبان ، بنا بر این بکاربردن . ((ازنومسلمان‌شدن)) ازطرف مولف درمقابل ((ایمان تازه کردن .)) بکلی بیمورد واشتباه محض است .

ثانیاً بکار بردن **کلمه** قبل‌از((اشهدان لااله‌الاالله))

نیزلغزش بزرگی است زیرا همانطور که قبلا توضیح داده شد مولف‌محترم در چند جای کتاب ((**حرف - کلمه - عبارت**)) را با یکدیگر اشتباه کرده و یکی‌را بجای دیگری استعمال نموده است گویا وی شنیده است که میگویند ((فلانکس اشهدخود را گفت)) یا اینکه کلمه ((شهادتین)) برزبان راند ولی‌نمیداند که مورد مزبوردراینجا صدق نمیکند زیراعبارت ((اشهدان‌لااله‌الاالله))راچگونه‌میتوان کلمه‌دانست وآنرابا کلمه((شهادت)) با ((اشهد)) اشتباه کرده است .

والا اگر کسی کمترین توجه بموضوع بنماید و اندکی دقت کند بخوبی در خواهد یافت که «اشهد ان‌لااله‌الاالله .» کلمه نیست‌بلکه‌جمله است.

ثالثا کسی که این عبارت‌را برزبان جاری کند بمذهب اسلام گرویده است واین درموقعی است که مثلا شخصی بخواهد کیش خودرا از زردشتی

باسلام تغیردهد و مسلمان شود . دراین صورت باید «شهادتین» بر زبان زاند یعنی عبارت «اشهدان لااله‌الاالله » و «محمداً رسول‌الله» رابگوید.

رابعاً - همانطور که قبلا گفته‌شد نوشتن کلمه «**الله**» بصورت«اله» غلط‌است و باید بصورت«الله» نوشته شود . زیرا درغیر این‌صورت کلمه «الاه» خوانده میشودنه «الله» .

مؤلف دراین عبارت مختصر که درذیل کلمه مورد تفسیر آورده چند اشتباه بزرگ کرده است :

۱ - استعمال کردن «**مجاز**» **بجای کنایه** .

۲ - آوردن «**ازنومسلمان شدن**» بجای ازصمیم‌قلب‌مسلمان‌شدن.

۳ - بکار بردن **کلمه** بجای **جملـه** .

٤ - نوشتن کلمه «**الله**» بصورت «**اله - الاه**» .

۵ - خراب کردن اشعارمولانا ونوشتن «**هوا**» بجای «**هوی**»

بدیهی است چون هوا وهوی (بمعنی‌هوس وشهوت) دو کلمه جداگانه‌میباشد استعمال یکی بجای دیگری از جمله اغلاط دستوریست.

درخاتمه تذکرمیدهد که بقراراطلاع مؤلف جلد دوم این فرهنگ‌را نیز منتشر کرده ولی‌هنوز بدست‌نگارنده‌نرسیده است‌وچون فرصت حاصل نشد که یکایك لغات این مجلدمورد انتقاد قرارگیرد نظریات و انتقادات خود رادرباره این کتاب وتألیفات دیگر مولف‌بآینده موکول مینماید .

گذشته ازاین ناچارم باین‌نکته اعتراف کنم که اگر میخواستم کلیه اغلاط«فرهنگ لغات‌وتعبیرات مثنوی» تألیف آقای صادق گوهرین‌دانشیار دانشکده ادبیات ! را :

۱ ـ ازنظر ضبط کلمات وعبارات .

۲ ـ « آوردن‌معانی نارسا وغیروارد .

۳ ـ « اشتباهات دستور زبان‌فارسی وصرف‌ونحو .

٤ ـ « نقل‌نادرست آیات قرآن‌مجید واحادیث نبوی .

۵ ـ « نکات مذهبی وفقهی .

٦ ـ « تطبیق بااصول معانی وبیان .

۷ ـ « نقل‌عبارات دیگران بعنوان عبارات خود .

۸ ـ « بیان‌نکردن نوع‌ترکیب کلمه‌ها .

۹ ـ « اشتباه‌کردن استعارات بامعانی مجازی وکنایات .

۱۰ ـ « استعمال لغات واصطلاحات عرفانی بغلط .

۱۱ ـ « تفسیر آیات‌قرآن‌ازپیش‌خود ونفهمیدن‌معانی آنها .

۱۲ ـ « ادعای پوچ‌وبیجا در مورد ارائه‌کتاب باساتید دانشگاه و وانمودن اینکه آنان درتهیه و تنظیم این‌کتاب راهنمای او بوده اند .

۱۳ ـ ازنظرعدم توانایی مراجعه بکتابهای‌عربی نام بردن یکصد واندی‌مجلد بعنوان مآخذ بدروغ

۱٤ ـ از نظر ندانستن ریشه لغات عربی بخصوص افعال غیرسالم (مهموزـمضاعفـمعتل) وعدم توانایی مؤلف در جستجوی معانی آنها از فرهنگها مورد انتقاد قرار دهم کتابی بمراتب قطور تر ویا بقول مؤلف (ضخم تر) از کتاب مورد انتقاد میشد . ازاینجهت باعرض پوزش باید اقرار کنم که بیش از یك ثلث کتاب دست نخورده مانده است .

همچنین ازجناب آقای دکترعلی اکبرسیاسی ریاست محترم دانشکده ادبیات وجناب آقای علی اصغرحکمت وجناب آقای بدیع الزمان فروزانفر که دراین کتاب بعنوان راهنما معرفی شده‌اند . استدعا دارم پس از خواندن این رساله کمیسیونی مرکب از اشخاص مطلع وبیغرض تشکیل دهند و کتابهایی راکه ازطرف آقای گوهرین وامثال او بچاپ رسیده مورد رسیدگی قراردهند تادر صورتیکه چاپ اینقبیل کتب مانند کتاب حاضر را توهین بساحت رفیع دانشگاه وعالم علم وادب تشخیص دهند ، درآتیه قبل ازصدور اجازه رسمی از نشرچنین کتبی که حاصل آنها تنزل مقام دانشگاهست جلوگیری بعمل آورند .ضمناً اضافه میکند که نگارنده پس ازخواندن این تالیف ضخم! از عقیده خوددرباره سفرمولف بانگلستان عدول کردم زیرا باچنین نبوغی که وی درعرفان وتصوف دارند بهتراست بکشورمزبوراعزام شوند وانقوم راکه سالهاست درعالم مادی غوطه وراست بشاهراه انزوا و تزکیه نفس رهبری فرمایند تامگر تعدیلی در تمدن جهانی بوجود آید.

چون این رساله برای انتقاد از کتاب ((فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی)) تهیه و تدوین شده بی‌مناسبت نخواهد بود که برای حسن ختام حکایت ((افتادن شغال در خم رنگ)) را از جلد سوم مثنوی مولانا جلال‌الدین برای عذر خواهی از هرزگی و گستاخی کسانیکه قدر بزرگان و دانشمندان را نمیدانند نقل نمایم .

ان شغالك رفت اندر خم رنگ — اندر آن خم کرد یکساعت درنگ

پس بر آمد پوستش رنگین شده — **که منم طاوس علیین شده**

پشم رنگین رونق خوش یافته — ز آفتاب آن رنگها بر تافته

دید خود را سرخ و سبز و بور و زرد — خویشتن را بر شغالان عرضه کرد

جمله گفتند ایشغالك حال چیست — که ترا در سر نشاطی ملتویست

از نشاط از ما کرانه کرده‌ای — این تکبر از کجا آورده‌ای

یك شغالی پیش او شد کای فلان — شید کردی تا شدی از خوشدلان

شید کردی تا بمنبر بر جهی — تا ز لاف این خلق را حسرت دهی

پس بکوشیدی ندیدی گرمئی — پس ز شید آورده‌ای بی‌شرمیی

صدق و گرمی خود شعار اولیاست — باز بی شرمی پناه هر دغاست

کالتفات خلق سوی خود کشند — که خوشیم و از درون بس ناخوشند

نیست الاحیله و مکر و ستیز — مرسیه‌رویان دین را خود جهیز

نقل از دفتر سوم مثنوی

چاپ کلاله‌خاور